



# چرایی غیبت خورشید

دلایل حرمان از امام زمان

عجل الله فرجه الشريف

محمد هادی ابراهیمی نژاد

سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد (۳)

|                         |                                                                                             |
|-------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه                 | ابراهیمی نژاد، محمد هادی، ۱۳۴۰ -                                                            |
| عنوان و نام پدیدآور     | چرای غیبت خورشید : دلایل حرمان از امام زمان عجل الله فرجه الشریف / محمد هادی ابراهیمی نژاد. |
| مشخصات نشر              | قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین (ص)، ۱۴۰۱.                                          |
| مشخصات ظاهری            | ۱۴۷ص؛ ۵/۲۱×۵/۱۴س.م.                                                                         |
| فروست                   | سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد؛ شماره ۳.                                                    |
| شابک                    | ۸-۵-۹۴۸۲۸-۶۲۲-۹۷۸ :                                                                         |
| وضعیت فهرست نویسی       | فیبا                                                                                        |
| یادداشت                 | کتابنامه به صورت زیرنویس.                                                                   |
| موضوع                   | محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق- Muhammad ibn Hasan, Imam XII                          |
| موضوع                   | محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت                                               |
| موضوع                   | Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation                                                 |
|                         | مهدویت - انتظار × Waiting - Mahdism                                                         |
| موضوع                   | مهدویت - جنبه های قرآنی Mahdism -- Qur'anic teaching                                        |
|                         | ولایت فقیه Wilayat al-faqih                                                                 |
| رده بندی کنگره          | ۲۲۴ BP:                                                                                     |
| رده بندی دیویی          | ۴۶۲/۲۹۷ :                                                                                   |
| شماره کتابشناسی ملی     | ۹۱۰۳۶۴۳ :                                                                                   |
| اطلاعات رکورد کتابشناسی | فیبا                                                                                        |

## چرای غیبت خورشید

نویسنده: محمد هادی ابراهیمی نژاد

ناشر: انتشارات موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین (ص)

چاپ: دوم / زمستان ۱۴۰۲

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۸-۵-۹۴۸۲۸-۶۲۲-۹۷۸

مرکز پخش قم: خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، انتشارات خاتم النبیین ﷺ، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹

www.nashrekhatam.com

مرکز پخش مشهد: خیابان آخوند خراسانی ۲۰/۱، جنب مسجد حضرت زهرا (ع)، کتابفروشی طالبیان

شریف، تلفن ۰۹۱۵۲۵۵۳۷۰-۰۵۱۳۸۵۵۵۹۴۷

## فہرست

|         |                                                           |
|---------|-----------------------------------------------------------|
| ۵.....  | مقدمہ ناشر                                                |
| ۶.....  | مقدمہ سایت آشتی با خرد                                    |
| ۹.....  | چراہی غیبت خورشید                                         |
| ۱۲..... | تاخیر فرج برای تصفیہ مؤمنین (آزمایش و غربال)              |
| ۲۰..... | تاخیر ظهور بہ حرمت مؤمنان تولد نیافتہ                     |
| ۲۳..... | تاخیر ظهور بہ علت نبود یاور                               |
| ۲۶..... | عدم قیام امیرالمؤمنین (علیہ السلام) بہ دلیل نبود یاور     |
| ۳۰..... | آغاز یاری طلبی امیرالمؤمنین (علیہ السلام) از شب ۲۹ صفر    |
| ۳۱..... | مرحلہ دوم یاری طلبی امیرالمؤمنین (علیہ السلام)            |
| ۳۲..... | اگر امیرالمؤمنین (علیہ السلام) سی نفر یاور داشت           |
| ۳۳..... | امام سجاد (علیہ السلام) در تمام مکہ و مدینہ ۲۰ یاور نداشت |
| ۳۴..... | امام صادق (علیہ السلام) پنج نفر یاور نداشت                |
| ۳۶..... | امام صادق (علیہ السلام) ۱۷ یاور نداشت                     |
| ۳۷..... | امام صادق (علیہ السلام) در ۵۰ ہزار نفر، ۲۵ یاور ندارد     |
| ۳۸..... | کمترین تعداد یاوران امام زمان (علیہ السلام)               |
| ۴۰..... | رسوایی صدہا منتظر مشتاق با خون دو بزغالہ                  |
| ۴۳..... | وقتی بزرگان مردود می شوند، حساب ما دیگر                   |
| ۴۶..... | رسوایی عطار سینہ چاک با چند قطرہ باران                    |

- تأخیر ظهور برای شناخت مدعیان ..... ۵۰
- تأخیر ظهور به دلیل ترس از جان (عدم شرایط پیروزی) ..... ۵۴
- تأخیر ظهور به دلیل دچار نشدن به بیعت ظالمین ..... ۶۱
- تأخیر ظهور به دلیل بی وفایی و گناهان مردم ..... ۶۳
- تأخیر ظهور برای درک نیاز به امام (بن بست اجتماعی) ..... ۶۷
- علت غیبت آن چنان که شاید و باید، رازی سر به مهر ..... ۷۰
- مستندات روایی «چرایی غیبت خورشید» ..... ۷۵

## مقدمه ناشر

بسمه تعالی

ولو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء  
بالعهد عليهم لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا...<sup>۱</sup>

در بخشی از توقیع شریف حضرت ولیعصر عجل الله فرجه الشریف  
خطاب به شیخ مفید آمده است: نبود وفاداری و اتحاد شیعیان در  
یاری امام علیه السلام، علت تاخیر در ظهور است....

تاریخ نشان داده است که تا مردم نخواهند<sup>۲</sup> و تلاش نکنند حق بر  
مقام خویش استوار نمی‌گردد و وعده‌ی مدیریت الهی بر سراسر گیتی  
محقق نخواهد شد.

طبق مفاد مجموعه‌ای از احادیث، وظیفه ما برای تسریع و تعجیل  
در ظهور حضرت این است که ایشان را بر خویش مقدم بداریم و با  
اجرای دستورات اسلامی و گسترش و ترویج عملی اسلام، آن امام  
غائب از نظر را به جهانیان شناسانده؛ دل‌ها را به سوی ایشان معطوف  
کنیم تا به خواست خداوند، هر چه زودتر زمینه پذیرش مردمی و جهانی

---

(۱) احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۴۹۹

(۲) تجربه امیرالمومنین و حسنین (علیهم السلام) دلیل آشکاری بر این ادعا است.

آن امام طرید و فرید فراهم شود.

از شرایط دستیابی به این مهم آن است که عموم مردم خواستار آن باشند، با دقت در احادیث اهل بیت (ع) عدم حضور و ظهور و تاخیر در بروز ایشان در میان جمع، نقضی است که از جانب ماست؛ شاید بیان خواجه نصیرالدین طوسی «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا» ناظر به این اخبار باشد.

در هر حال به نظر می رسد هنوز جامعه بشری به آن شایستگی های متوقع و مد نظر نرسیده اند که ظهور ایشان تا به امروز به تاخیر افتاده است. در این نوشتار که جناب آقای محمد هادی ابراهیمی نژاد زحمت به ثمر نشستن آن را کشیده اند، به علل تاخیر در ظهور حضرت در روایات پرداخته اند.

باشد با به کارگیری و نصب العین قرار دادن مفاد آن در سلوک فردی و اجتماعی خویش قدمی هر چند کوتاه برای اصلاح خویش و جامعه برداشته و در مسیر کمک به ظهور گام های استوار برداریم. انتشارات خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم)

### **مقدمه سایت آشتی با خرد**

بخشی از «سایت آشتی با خرد» ناظر به ادوار امام زمان عجل الله

تعالی فرجه است که عبارت است از: ۱- دوران پیش از ولادت، ۲- دوران ولادت، ۳- دوران پیش از امامت، ۴- دوران غیبت، دورانی که خورشید امامت در پس ابر است، ۵- آغاز طلوع فجر با نشانه‌های ظهور، ۶- طلوع خورشید با حوادث ظهور، ۷- برپایی قیامت صغری و در نهایت نوبت به ۸- دوران اشراق خورشید اسلام می‌رسد که عصر طلایی ظهور را رقم می‌زند.

دوران چهارم، یعنی دوران غیبت، از پیچیده‌ترین دوران‌هاست. یکی از ابعاد پیچیدگی این دوران، رازها و چرایی غیبت خورشید امامت است.

بخشی از این رازها در روایات بیان شده است. این نوشتار به گردآوری این دسته از روایات می‌پردازد.

«چرایی غیبت خورشید» با ساختار متنی در سایت «آشتی با خرد» هم در دسترس است:

[aashtee.org/page/Section.aspx?n=9097-9126](http://aashtee.org/page/Section.aspx?n=9097-9126)

ما را در اینجا می‌توانید ببینید:

[aashtee.org](http://aashtee.org)

[aashtee.net](http://aashtee.net)

[aashteebakherad.ir](http://aashteebakherad.ir)

[shia-akhbari.com](http://shia-akhbari.com)

[aashtee.ir](http://aashtee.ir)

[aashteebakherad.com](http://aashteebakherad.com)

[aashteebakherad.org](http://aashteebakherad.org)

[shia-akhbari.org](http://shia-akhbari.org)

از نظرات و انتقادات شما استقبال می‌کنیم:

[info@aashtee.org](mailto:info@aashtee.org)



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد  
و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین  
و اللعن على اعدائهم اجمعین

## چرایی غیبت خورشید

غیبت در میان پیامبران گذشته پیشینه داشته است. از جمله می‌توان به غیبت حضرات خضر، موسی، یوسف، عیسی و ادريس عليهم السلام اشاره نمود.

اما در این میان، غیبت امام زمان سلام الله علیه، آن چنان متفاوت است که هرگز با غیبت‌های پیشین قابل مقایسه نیست.

یکی از نکته‌های شگفت غیبت امام زمان عجل الله فرجه این است که در بردارنده‌ی تمام ویژگی‌های غیبت‌های پیامبران پیشین است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

حدیث ۱) واقعا که برای قائم از ما، غیبتی است که طولانی می‌گردد. از حضرت پرسیدم چرا چنین است ای فرزند رسول خدا؟ فرمود خداوند عز و جل اِباء و خوداری کرده است جز این که سنتهای پیامبران در غیبت آنها را در قائم عجل الله فرجه جاری سازد.

و ای سدیر چاره‌ای نیست جز این که مدتهای غیبتهای انبیاء (در غیبت قائم علیه السلام) کامل گردد خداوند عزوجل فرموده است: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»<sup>۲</sup> یعنی سنتهایی مطابق سنتهای کسانی که پیش از شما بودند اجرا می‌شود.

تردیدی نیست که این غیبت بسیار تلخ و دشوار، با این که کاملاً حکیمانه است، اما با پیچیدگی و غموض بسیار آمیخته شده است. بنا بر این درک و شناخت علل غیبت امام زمان علیه السلام، آن چنان که شاید و باید از کسی ساخته نیست.

با این همه معصومین علیهم السلام در شرایطی که مصلحت فراهم

(۱) برای دیدن متن روایت به همین شماره از بخش منابع روایی «چرایی غیبت خورشید» مراجعه نمایید.

(۲) انشقاق/ ۱۹ تفسیر لاهیجی: هر آینه مرتکب می‌شوید ای امت محمد طریقه‌ای بعد از طریقه و حالی بعد از حالی که در میان امم ماضیه شیوع داشته به این معنی که شما مرتکب می‌شوید شرک و معصیت امم گذشته را.

شده، به برخی از حکمت‌های غیبت امام زمان عجل الله فرجه پرداخته‌اند.

مطالعه این دسته از روایات آثار بسیار شگرفی دارد. از جمله:

- به نظام فوق العاده حکیمانه خلقت بیشتر پی می‌بریم.
- صبر و شکیبایی ما بر مشکلات دوران غیبت بیشتر می‌شود.
- هشدارهای فوق العاده جدی در این روایات موجب بیداری ما در فتنه‌های آخر الزمان می‌گردد.
- با درنگ بیشتر در کردار و رفتارمان، موجب تأخیر بیشتر فرج و ظهور نمی‌گردیم.
- و...

در ادامه با برخی از دلایل غیبت امام زمان عجل الله فرجه آشنا می‌شویم.

## تأخیر فرج برای تصفیه مؤمنین (آزمایش و غربال)

داستان دعوت نوح پیامبر علیه السلام و کیفیت نابودی کفار، شگفتی‌های فراوانی دارد. یکی از شگفتی‌هایی که در منابع وحی آمده است، جریان نزول فرج بر نوح و یارانش است. در این راستا دو حدیث را که هر دو مکمل یکدیگر هستند، نقل می‌کنیم.

در حدیث بسیار جالبی از امام صادق علیه السلام درباره ویژگی‌های امام زمان عجل الله فرجه و غیبت آن حضرت این چنین آمده است:

حدیث (۲) خداوند تأخیر در فرج آن حضرت را همانند تأخیر در فرج نوح پیامبر علیه السلام قرار داده است... به راستی هنگامی که نوح، عذاب کفار قومش را از آسمان درخواست نمود، خداوند عزوجل جبرئیل روح الامین را همراه هفت دانه فرستاد و گفت ای پیامبر خدا! به راستی که خداوند تبارک و تعالی به تو می‌فرماید: این مردم، آفریدگان و بندگان من هستند و من اینها را با صاعقه‌ای از صاعقه‌هایم نابود نمی‌کنم، مگر بعد از تأکید در دعوت به حق و الزام حجت (بیشتر)، از این رو به تلاش در دعوت قومت به حق بازگرد که من بر این تلاش به تو ثواب می‌دهم و این دانه‌ها را بکار؛ چرا که در رویش و رشد و به ثمر نشستن آنها برای تو

گشایش و خلاصی است؛ سپس مؤمنینی که از تو پیروی کرده‌اند به این امر مژده ده.

هنگامی که (نوح دانه‌ها را کاشت و آنها سبز شده و) درختان سبز و قوی و تنومند شدند و شاخه دادند و به ثمر نشستند و میوه آنها رسید، پس از این زمان طولانی، نوح از خداوند سبحان و تعالی انجام وعده را خواستار شد، اما خداوند تبارک و تعالی به او فرمان داد (دوباره) از دانه (ی میوه‌ی) این درختان بکارد و به صبر و تلاش بازگردد و حجت را بر قومش مؤکد سازد.

نوح به گروهی که ایمان آورده بودند، این خبر را داد. پس از این خبر سیصد مرد از مؤمنان از دین برگشتند و کافر شدند و گفتند: اگر آن چه نوح ادعا می‌کند حق بود، در وعده پروردگارش تخلفی واقع نمی‌شد. پس از این خداوند همچنان به نوح فرمان می‌داد که دانه (ی میوه‌ی) درخت جدید را پشت سر هم بکارد تا این که این جریان هفت بار تکرار شد.

در این میان هم پیوسته گروه گروه از مؤمنان از دین باز می‌گشتند تا این که تعداد آنها به هفتاد و اندی رسید.

در این هنگام خداوند عزوجل به نوح وحی کرد و فرمود: ای نوح! اینک زمان چشم روشنی تو فرا رسیده و از شب جدا گشته، در زمانی که

حق محض آشکار شده و با ارتداد هر کسی که سرشتش ناپاک بود، ایمان از کدورتها (ی نفاق) صاف شده است.

پس اگر من (همان زمان که درخواست کردی) کفار را نابود می‌ساختم و کسانی را که (به وسیله این امتحان) مرتد شدند همراه مؤمنان واقعی باقی می‌گذاشتم، به وعده پیشین خود برای مؤمنین از قوم تو - که خالصانه موحد شده بودند و به ریسمان پیامبری تو چنگ زده بودند - وفا نکرده بودم؛ زیرا به مؤمنین وعده داده بودم آنها را در زمین جانشین کفار کنم و دینشان را (بر جهان) مسلط سازم و ترسشان را به امنیت تبدیل نمایم تا این که با رفتن شک از دل‌های آنها عبادت برای من خالص شود.

چگونه این وعده عملی می‌شد، با این که از سستی یقین مرتدشدگان و سرشت ناپاک و باطن بد آنان که نتیجه نفاق و آشکار شدن گمراهی آنان بود، آگاه بودم.

(اگر این آزمایش انجام نمی‌شد و منافقان در میان مؤمنان باقی می‌ماندند)، منافقین (به سبب هلاکت کفار توسط من) از سوی من بر سلطنت سوار می‌شدند، گرفتار تاریکی صفات نفاق می‌گشتند و نفاق درونی آنها مستحکم می‌گردید و ریسمانهای گمراهی، دل‌های آنها همیشگی می‌گشت و با برادران مؤمنشان آشکارا دشمنی می‌کردند و

برای طلب ریاست و به دست گرفتن اختیار امر و نهی با آنان می‌جنگیدند.

با برانگیخته شدن فتنه‌ها و واقع شدن جنگها، چگونه تسلط دین بر زمین و انتشار امر الهی در مؤمنین، امکان پیدا می‌کرد؟! این هرگز شدنی نبود.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: امر قائم علیه السلام نیز چنین است؛ آن چنان غیبت آن حضرت امتداد پیدا می‌کند تا این که حق محض آشکار شود و با ارتداد هر کسی از شیعه که سرشتش ناپاک است، ایمان از کدورت نفاق پاک گردد، تا کسانی که خوف نفاق (شان) در زمان به قدرت رسیدن و تسلط و امنیت فراگیر، وجود دارد در میان مؤمنین باقی نمانند...

**حدیث ۳)** در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود: نوح از پروردگارش درخواست کرد که بر قومش عذاب نازل نماید. پس خداوند به سوی او وحی فرستاد که دانه‌هایی از درخت خرما را بکارد، زمانی که بزرگ شدند و به میوه نشستند و نوح از میوه آنها بخورد، خداوند قومش را هلاک می‌کند و عذاب را بر آنها نازل می‌کند. پس نوح دانه‌ها را کاشت و اصحابش را به این مطلب آگاه ساخت.

زمانی که درختان خرما بزرگ شدند و میوه دادند و نوح از میوه آنها

چید و خورد و به اصحابش هم خوراند. اصحاب نوح گفتند: ای پیامبر خدا! وعده‌ای که به ما داده بودی (چه شد؟) نوح پروردگارش را خواند و از او درخواست وفای به وعده نمود. پس خداوند به او وحی نمود که دوباره کشت دانه را ادامه دهد تا این که درختان خرما بزرگ شوند و میوه دهند و از میوه آنها بخورد، پس از این خداوند عذاب را بر کفار نازل می‌کند.

نوح این خبر را به اصحابش داد. (بر اثر این جریان) اصحاب نوح سه فرقه شدند: یک فرقه آشکارا از دین برگشتند و یک فرقه ایمانشان را از دست دادند، اما ظاهراً همراه نوح ماندند و یک فرقه با نوح ثابت قدم ماندند.

پس نوح فرمان خدا را انجام داد تا این که درختان خرما بزرگ شدند و میوه دادند و نوح از آنها خورد و به اصحابش هم خوراند.

اصحاب گفتند: ای پیامبر خدا! وعده‌ای که داده بودی (چه شد؟) پس نوح پروردگارش را خواند و خداوند به او وحی فرستاد که برای سومین بار دانه‌های خرما را بکارد زمانی که درختان خرما بزرگ شوند و میوه دهند، قوم نوح را هلاک می‌کند. پس نوح اصحابش را خبردار کرد و اصحاب او (همچون بار گذشته) سه فرقه شدند: یک فرقه آشکارا از دین برگشتند و یک فرقه ایمانشان را از دست دادند اما ظاهراً همراه نوح

ماندند و یک فرقه با نوح ثابت قدم ماندند.

(این جریان ادامه داشت) تا این که نوح ده بار این کار را تکرار کرد و خداوند با اصحاب باقی مانده او چنین می کرد که فرقه (ی باقی مانده در امتحان بعدی) بر طبق روال قبلی سه فرقه می شدند.

پس از بار دهم مردی از اصحاب خاص نوح همراه (سایر) مؤمنین به سوی نوح آمد و گفت: ای پیامبر خدا آن چه را که به ما وعده دادی، انجام دهی یا ندهی (برای ما فرقی نمی کند ما می دانیم) تو راستگو هستی و پیامبر فرستاده شده هستی، در حقانیت تو شک و تردید نمی کنیم، هر چند (همچنان) با ما چنین کنی.

پس هنگام این سخن آنان، خداوند کفار را به خاطر نفرین نوح نابود ساخت و یاران خاص نوح را پس از صاف شدن آنان و برطرف شدن ناخالصیشان با نوح وارد کشتی نمود و آنان را همراه نوح از غرق نجات داد.

آزمایش و غربال برای تصفیه مؤمنین در روایات فراوانی آمده است.

حدیث ۴) و البته و صد البته برای مشخص شدن گمراهان (از مؤمنان حقیقی)، قائم عجل الله فرجه از مردم پنهان خواهد شد، آن چنان (غیبتی طولانی) که جاهل می گوید برای خداوند در آل محمد حاجتی نیست (و خداوند نیازی به ظهور قائم ندارد).

حدیث ۵) یکی از یاران امام صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد و

گفت: فدای شما گردم سوگند به خدا واقعا که من شما را دوست دارم و کسی را که شما را دوست بدارد نیز دوست دارم.

ای آقای من چقدر شیعیان شما فراوان هستند!

حضرت فرمود: آنها را نام ببر. گفت: (خیلی) فراوان هستند (نمی شود یکی یکی نام برد).

حضرت فرمود: می دانی چند نفر هستند؟ گفت: آنها بیشتر از این هستند که تعدادشان را بدانم.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باش! اگر عده (ی مورد نیاز برای قیام) که به سیصد و خورده ای توصیف شده اند، کامل گردد، آن گاه آن چه شما طالب آن هستید (که فرج و ظهور امر آل محمد است) اتفاق خواهد افتاد.

و لکن (هرگز چنین عده ای کامل نشده اند. زیرا) شیعه ما کسی است که صدایش از گوشش تجاوز نمی کند (اهل داد و بیداد نیست)، دشمنی اش از بدنش فراتر نمی رود (و به دیگران ستم نمی کند) و دوستدار ما را دشمن نمی دارد.

به امام گفتم: پس با این کسانی که این صفات را ندارند در حالی که با هم اختلاف (و جنگ و دعوا دارند)، ادعای تشیع هم می کنند، چه کنم؟ حضرت فرمود: در میان اینان (آزمایشاتی رخ می دهد که) خوب و

بد از هم جدا می‌گردد و در میان اینان (ابتلائاتی پیش می‌آید که) خالص از ناخالص جدا می‌گردد و در اینها (اتفاقاتی می‌افتد که) تغییر می‌کنند و ایمان خود را از دست می‌دهند. بر آنها سالهای (سختی) می‌گذرد که آنان را نابود می‌کند و بر آنها شمشیری (مسلط می‌گردد که) آنان را می‌کشد و اختلافاتی (رخ می‌دهد) که آنان را تکه تکه می‌کند. همانا شیعیان ما کسانی هستند که چون سگ زوزه نمی‌کشند و چون کلاغ طمع نمی‌کنند و هر چند از گرسنگی بمیرند، گدایی نمی‌کنند. گفتم: فدای شما گردم! شیعیانی که این گونه توصیفشان کردی کجا بیابم و جستجو کنم؟...

درنگ در روایات پیشین روشن ساخت که یکی از علل تأخیر در ظهور امام زمان علیه السلام، فرصت برای آزمون‌های گوناگون و دشواری است که مؤمنان حقیقی را از دیگران کاملاً جدا سازد.

امتحاناتی که در دوران غیبت رخ می‌دهد، به فراوانی در روایات بیان شده، تعبیراتی همچون زلزله و غربال و... نشان از سختی فوق العاده ابتلائات آخر الزمان دارد.

امتحانات دشوار برای تصفیه مؤمنین واقعی از دیگران، یکی از مسلمات دوران غیبت است.

## تأخیر ظهور به حرمت مؤمنان تولد نیافته

در قرآن کلیدهای فراوانی برای حل مشکلات و معضلات شناختی وجود دارد که کمتر به آن توجه می شود. اصلاً قرآن همه اش کلید است، کلید رحمت و معرفت و....

یکی از آیات کلیدی قرآن، راز تأخیر ظهور امام زمان عجل الله فرجه را بیان می کند. توجه کنید:

لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً<sup>۱</sup>

اگر [کافر و مؤمن] از هم متمایز می شدند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذب می داشتیم.

البته این آیه کلید حل مشکلات فراوان دیگری نیز هست. از جمله:

- علت صلح پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار مکه در حدیبیه
- دست به شمشیر نبردن امیرالمؤمنین علیه السلام برای کشتن منافقین و گرفتن حق خود
- و...

به این روایت توجه کنید:

حدیث ۶) مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: مگر علی علیه السلام از نظر

بدنی و از نظر (فرمانبرداری و امتثال) امر خدا قوی نبود؟!

امام: آری.

مرد: پس چه چیزی او را بازداشت از این که از خود دفاع کند و تسلیم منافقان نشود؟!

امام: خوب پرسیدی، پس بفهم.

آیه‌ای از قرآن مانع علی علیه السلام شد از اینکه در مقابل منافقین دست به شمشیر ببرد!

مرد: کدام آیه؟

امام: «اگر مؤمنان و کافران جدا بودن، قطعاً کافران را عذاب دردناکی می‌کردیم.» (سوره فتح/ آیه ۲۵)

امام در ادامه فرمود: برای خداوند در نسل کفار و منافقین، امانتهایی است که مؤمن هستند (و هنوز به دنیا نیامدند).

از این رو علی صلوات الله علیه، پدران کافر را نمی‌کشت تا امانتهای خدا از نسل آنها بیرون آیند. اما هنگامی که این امانتها بیرون آمدند (و مؤمنان متولد شدند) حضرت بر کسانی که باید پیروز شوند، پیروز شدند و آنان را کشتند.

قائم ما اهل بیت نیز چنین است.

هرگز و ابداً امام زمان عجل الله فرجه ظهور نمی‌کند، تا این که

امانت‌های خداوند بیرون آیند. پس زمانی که امانت‌ها بیرون آمدند (و مؤمنین تولد یافتند) حضرت بر کسانی که باید (خروج کند، خروج و) ظهور می‌کند...

روشن شد که یکی از حکمت‌های تأخیر ظهور، فرصت حیات یافتن مؤمنانی است که در صلب کافران و منافقان هستند. لذا تأخیر ظهور از این منظر علاوه بر این که حکیمانه است، مصداق رحمت نیز هست.

مطلب یاد شده در روایات متعدد بیان شده است.<sup>۱</sup>

---

(۱) از جمله به احادیث ۵۳ تا ۵۶ مراجعه نمایید.

## تأخیر ظهور به علت نبود یاور

علم و قدرت خداوند، بی پایان است و به اولیای خاص خود نیز علم و قدرت مطلق، عطا فرموده است. از این رو برای معصومین علیهم السلام هیچ امری نیست، مگر این که شدنی باشد.

اما سنت الهی بر مدار اسباب ظاهری می چرخد و تنها در موارد خاصی، دست قدرت الهی از آستین إعجاز نمایان می گردد. گستراندن بساط حق و عدالت و برچیدن بساط ستمگران نیز از این قانون مستثنی نیست.

از این رو اساس برپایی مدینه فاضله و عدل فراگیر توسط ائمه علیهم السلام، بر اسباب ظاهری نهاده شده است و نه معجزه. در این جهت هیچ تفاوتی میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

لذا یکی از شرایط برپایی مدینه فاضله در همه اعصار و ادوار، وجود یاور برای اوصیای پیامبر علیهم السلام بوده و خواهد بود.

این مهم در تاریخ هیچ یک از امامان علیهم السلام تحقق نیافت. اما از امتیازات امام زمان عجل الله فرجه این است که در دوران ایشان، یاوران مورد نیاز برای گسترش جهانی عدالت، گرد خواهند آمد.

بنا بر این همچنان که یکی از علل قیام نکردن همه معصومین گذشته، عدم یاور است، یکی از دلایل تأخیر قیام امام زمان عجل الله فرجه نیز نبود یاور است.

البته با این تفاوت که ویژگی دوران امام زمان عجل الله فرجه به گونه‌ای است که با کمتر از سیصد و سیزده نفر حضرت قیام نخواهند کرد.

محتمل است که در دوران سایر امامان، امکان قیام با عددی کمتر از این نیز وجود داشته است.

آن چه بسیار شگفت است، این است که هیچ گاه یاور به تعداد لازم برای آنها فراهم نگردید! این شگفتی در غربت و بی‌یآوری امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله به اوج می‌رسد!

در روایات فراوانی به مطالب یاد شده تصریح گردیده است.

البته یآوری، در ادعا آسان است و هیچ هزینه‌ای ندارد. اما وقتی پای نشانه‌های یار واقعی و صادق به میان می‌آید، جز عرق شرم حاصلی نداریم و هنگامی که یآوری به بوته آزمایش می‌رود، جز سرافکندگی نتیجه‌ای به دست نمی‌آید.

هر چند این مطلب با اندک تأملی برای همگان بدیهی می‌گردد، اما

خوب است نمونه‌هایی را ارایه نماییم تا مطلب بدیهی تر گردد.  
در این بخش شواهدی را می‌آوریم که نشان می‌دهد میان ادعای  
یاوری و یاور حقیقی بودن، بسی فاصله است.

در آغاز روایاتی که ناظر به عدم قیام اهل بیت به دلیل نبود یاور  
است، می‌آوریم و سپس به جریاناتی که تأخیر در ظهور امام زمان عجل  
الله فرجه و طول غیبت آن حضرت را مستند به عدم یاور می‌کند، ارایه  
می‌کنیم.

اما پیش از هر چیزی توجه به برخی از نکات لازم است.  
همچنان که گذشت امام زمان عجل الله فرجه با کمتر از ۳۱۳ نفر  
ظهور نخواهد کرد. عدم ظهور حضرت تا کنون، به معنی این نیست که  
حضرت در دوران غیبت، هرگز یاور شایسته‌ای نداشته است، بلکه به  
معنی این است که در یک زمان یاوران شایسته آن حضرت به این تعداد  
نرسیده‌اند.

نکته دوم هم این که نکته پیشین هرگز به معنی این نیست که به جز  
یاوران ویژه، سایر شیعیان و موالیان، ایمان ندارند. چرا که ایمان مراتب  
متفاوتی دارد. ناگفته پیداست که همه شیعیان و موالیان به بالاترین  
درجه ایمان نیل نمی‌کنند. بلکه بیشتر افراد به دلیل تقصیر و یا قصور،  
در میانه راه تکامل متوقف می‌گردند. ان شاء الله این تقصیر و قصور

مؤمنین در قیامت با شفاعت اهل بیت علیهم السلام برطرف می‌گردد و تمامی پیروان شان نجات پیدا می‌کنند.

### **عدم قیام امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل نبود یاور**

یکی از حوادث بسیار تلخ تاریخ اسلام و تاریخ انسانیت، غصب خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

این فاجعه با همه زشتی و پلیدی آن، تأثیرات شگرفی نیز در تاریخ اسلام و بشریت از خود به جا گذاشت.

پرسشی که پیوسته مطرح بوده و همچنان نیز مطرح است، این است که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل غاصبین قیام نکرد تا از این فاجعه وحشتناک جلوگیری نماید.

در روایات فراوانی به این پرسش، پاسخ‌های متعددی داده شده است.

یکی از پاسخ‌ها در سرفصل «تأخیر ظهور به حرمت مؤمنان تولد نیافته» مطرح شد.

یکی دیگر از پاسخهای مطرح شده در روایات، عدم یاور برای آن حضرت می‌باشد.

به گزیده‌ی اندکی از این روایات توجه کنید:

حدیث ۷) از امام صادق علیہ السلام پرسیدہ شد کہ چرا امیرالمؤمنین علیہ السلام با غاصبین نجنگید؟

حضرت پاسخ دادند: ...و نمی توانست با آنها بجنگد با این کہ جز سہ نفر از مؤمنین کسی با او ہمراہی نکرد.

حدیث ۸) جندب بن عبد اللہ می گوید: در زمانی کہ با عثمان بیعت شدہ بود، بر امیرالمؤمنین علیہ السلام وارد شدم. پس او را سر بہ زیر افکنده و بسیار دل شکستہ یافتم. از حضرت پرسیدم: فدای شما گردم! آیا ناراحتی شما از (غصب خلافت و) کاری است کہ قوم شما با شما کردند؟ حضرت فرمود: شکیبایی زیبا (پیشہ می کنم).  
(با تعجب) گفتم: سبحان اللہ! سوگند بہ خدا کہ شما بسیار شکیبایی! حضرت فرمود: پس چہ بکنم؟!

گفتم: در میان مردم می ایستی و آنها را بہ سوی خود دعوت می کنی و بہ آنها خبر می دهی کہ تو سزاوارتری بہ خلافت پیامبر و برترین آنهايي و بہترین سابقہ را داری و از آنها می خواهی کہ تو را بر توطئہ گران بر علیہ خودت یاری کنند. پس اگر دہ نفر از صد نفر پاسخ مثبت بہ تو بدهند، با ہمین دہ نفر بر صد نفر سخت می گیری، اگر تسلیم شدند کہ ہمانی است کہ دوست داری و اگر امتناع کردند با آنها می جنگی. پس اگر بر آنها پیروز شدی، این همان سلطنتی است کہ

خداوند به پیامبر داده و تو به آن سزاوارتری و اگر در طلب آن کشته شدی ان شاء الله شهید هستی و نزد خداوند معذورتی؛ زیرا تو به میراث پیامبر خدا سزاوارتری.

امیرالمؤمنین فرمود: ای جندب! آیا می‌پنداری که از صد نفر ده نفر با من بیعت می‌کنند؟ پاسخ دادم: به این امیدوارم. فرمود: لکن من امید ندارم، حتی امید ندارم از صد نفر دو نفر بیعت کنند.

دلیل این را هم به تو خبر می‌دهم. چشم همه مردم به قریش است و قریش هم اعتقاد دارند که آل محمد بر سایر قریش برتری دارند و از قریش، اینان تنها اولیاء (حقیقی) امر خلافت هستند. با توجه به این مطالب اگر آل محمد متولی خلافت شوند، این سلطنت هرگز از میانشان خارج نخواهد شد و به هیچ کس دیگر نمی‌رسد. اما اگر سلطنت در غیر آل محمد باشد، میان خود دست به دست خواهند کرد.

نه به خدا سوگند قریش به میل و رغبت خود هرگز این سلطنت را به ما نخواهند داد.

به حضرت عرض کردم: آیا به میان مردم باز نگردم که این سخن شما را به آنها بگویم و آنها را به یاری شما دعوت کنم؟ فرمود: ای جندب!

این زمان آن زمان (ی که چنین کنی) نیست.

جندب گفت: پس بعد از این به عراق بازگشتم پس پیوسته چنین بود که هر گاه چیزی از برتری امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گفتم، مردم مرا از این کار منع می‌کردند و از خود میراندند تا این که این خبر به ولید بن عقبه رسانده شد، پس او به دنبال من فرستاد و مرا زندانی کرد تا این که با شفاعت دیگران آزاد شدم.

حدیث ۹) هیشم بن عبدالله می‌گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: ای فرزند پیامبر خدا! مرا از امیرالمؤمنین خبر ده که چرا در بیست و پنج سال پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمنانش جهاد نکرد. سپس در دوران ولایت و حکومتش با آنها جهاد کرد؟

حضرت فرمود: در ترک جهاد به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کرده که در مکه سیزده سال و در مدینه نیز نوزده ماه، جهاد با مشرکین را ترک کرد و این به دلیل اندکی یاوران آن حضرت برای مقابله با آنها بود.

همچنین علی علیه السلام ترک کردن مجاهده با دشمنانش، برای اندکی یارانش برای مقابله با آنها بود.

پس همچنان که با ترک جهاد در سیزده سال مکه و نوزده ماه مدینه، نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله باطل نگردید، همچنین با ترک جهاد

در بیست و پنج سال، امامت علی علیه اسلام نیز باطل نمی‌گردد. چرا که یک علت از جهاد آن دو جلوگیری کرد. متأسفانه غربت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار شگفت‌تر از آنی است که بشود تصور کرد. لذا در ادامه دو برگ دیگر از این تاریخ تلخ‌تر از تلخ را می‌گشاییم.

### آغاز یاری طلبی امیرالمؤمنین علیه السلام از شب ۲۹ صفر

در کتاب سلیم حوادث شب ۲۹ صفر یعنی شام شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله را این‌گونه بیان می‌کند:

حدیث (۱۰) چون شب گردید امیرالمؤمنین سلام الله علیه، فاطمه زهرا سلام الله علیها را سوار بر الاغی کرد و دست دو پسرش حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و به در خانه تمامی اهل بدر (کسانی که در جنگ بدر شرکت داشتند) از مهاجرین و انصار رفت.

به تک تک آنها حق (غصب شده) خودش را یادآوری کرد و آنها را به یاری فراخواند.

اما از میان همه این افراد، جز چهل و چهار نفر کسی پاسخ مثبت نداد. حضرت به این افراد دستور فرمود فردا سر تراشیده و مسلح بیایید تا با من بر مرگ بیعت کنید (یعنی پیمان ببندید که تا پای جان از من

حمایت کنید).

اما صبح که شد جز چهار نفر، سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر کسی وفا نکرد.

امیرالمؤمنین شب بعد هم سراغ آنان رفت و آنان را به خدا سوگند دارد و آنان وعده دادند صبح زود خواهند آمد. اما جز همان چهار نفر کسی نیامد.

شب سوم نیز همین جریان تکرار شد.

اینجا بود که امیرالمؤمنین از یاری مهاجرین و انصار ناامید گردید و در خانه نشست و....

این مرحله نخست یاری طلبی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. دومین مرحله در ادامه می آید.

### مرحله دوم یاری طلبی امیرالمؤمنین علیه السلام

پیش از این به یاری طلبی شبانه امیرالمؤمنین علیه السلام طی سه شب، و خیانت مسلمانان اشاره کردیم.

برگ دیگری از غربت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین است:

پس از آن که ابوبکر، امیرالمؤمنین را احضار کرد و حضرت

---

(۱) در یاری زبیر اختلاف است. اما این اختلاف ارتباطی با موضوع نوشتار ندارد.

نپذیرفت، چون شب فرارسید، آن حضرت برای مرحله دوم از مسلمانان طلب یاری نمود.

حدیث ۱۱ و ۱۲) چون شب شد، امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه زهرا سلام الله علیها را سوار بر الاغ کرده و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین را گرفته (و به در خانه اصحاب رفت). هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را فروگذار نکرد مگر این که در خانه اش رفته و او را در مورد حق خودش به خدا سوگند داد و به یاری خود فرا خواند. اما غیر از چهار نفر هیچ کس پاسخ نداد. این، مرحله دوم از یاری طلبی بود.

### اگر امیرالمؤمنین علیه السلام سی نفر یاور داشت...

حدیث ۵۷) امیرالمؤمنین علیه السلام پس از غصب خلافت ضمن سخنانی در مسجد چنین فرمود: ... آگاه باشید سوگند به خدا اگر برایم به تعداد یاران طالوت یا تعداد اهل بدر یاور بود<sup>۱</sup>...<sup>۲</sup> البته که با شمشیر

---

(۱) یاران طالوت و اهل بدر ۳۱۳ نفر بودند.

(۲) جمله‌ی «وَهُمْ أَعْدَاؤُكُمْ» هم از جهت محتوا و هم از جهت نقل مورد اختلاف است. لذا ترجمه نکردیم. برای تفصیل این امر به شرح حدیث در مرآة العقول مراجعه نمایید.

(آن چنان) شما را می‌زد (و با شما می‌جنگیدم) تا به سوی حق بازگردید و راستی را بپذیرید. پس این امر، شکاف میان امت را بهتر التیام می‌داد و به رفق و لطف به مردم نزدیک‌تر بود. خداوند! پس میان ما به حق حکم فرما و تو بهترین حاکمان هستی.

سپس حضرت از مسجد بیرون آمدند و به محل استراحت گوسفندانی رسیدند که در آن حدود سی گوسفند بود. پس فرمود: سوگند به خدا اگر برایم به عدد این گوسفندان مردانی بودند که برای خداوند عز و جل و رسولش خیرخواهی می‌کردند، البته که فرزند زن مگس خوار (ابوبکر) را از قدرتش پایین می‌کشیدم.

هنگامی که شب شد ۳۶۰ مرد با امیرالمؤمنین علیه السلام پیمان بستند تا سرحد مرگ حضرت را یاری نمایند. حضرت به آنان فرمود فردا سر تراشیده به (مکانی به نام) احجار الزیت بیاوید. (فردا که شد) خود حضرت سر تراشید و آمد اما از آن مردم جز ابوذر و مقداد و حذیفه و عمار را ندید و سلمان هم آخرین نفر آمد. پس حضرت دست به آسمان بلند کرد و گفت خداوند! این مردم مرا ناتوان یافتند همچنان که بنی اسرائیل هارون را ناتوان یافتند...

**امام سجاد علیه السلام در تمام مکه و مدینه ۲۰ یاور نداشت**

گذشت که قیام امامان علیهم السلام بر اساس اسباب است. یکی از اسباب حکومت، داشتن اعوان و انصار است. به تعداد دوستداران امام سجاد علیه السلام توجه کنید: حدیث ۱۳ و ۱۴) عبدالله بن زبیر و ابو عمر نه‌دی می‌گویند: از امام سجاد علیه السلام شنیدیم که می‌فرمود: نه در مکه و نه در مدینه بیست نفر مرد که ما را دوست داشته باشند، وجود ندارد.

### امام صادق علیه السلام پنج نفر یاور نداشت

حدیث جالبی علت قیام نکردن امام صادق علیه السلام را این گونه بیان می‌کند:

حدیث ۱۵) مأمون رقی می‌گوید: نزد آقایم امام صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد. پس بر آن حضرت سلام گفته و سپس نشست و گفت:

ای پسر رسول خدا! رأفت و رحمت از آن شما است و شما اهل بیت امامت هستید.

با این که حق خلافت از آن تو است، از گرفتن آن (صرف نظر کرده و) نشسته‌ای، چه چیزی تو را (از قیام) باز می‌دارد، در حالی که از شیعیان صد هزار جنگجو دارید که پیش روی شما شمشیر می‌زنند؟

حضرت به او فرمود: بنشین ای خراسانی! خداوند حق تو را پاس بدارد!

سپس (رو به کنیزی کردند و فرمود:) ای حنفیه! تنور را شعله ور ساز. آن کنیز هم تنور را آتش انداخت و شعله ور ساخت آن چنان که همچون ذغالی گداخته شد و بالای آن از شدت حرارت به سفیدی می زد. سپس (رو به خراسانی کرده و) فرمود: ای خراسانی! بلند شو و در تنور بنشین.

خراسانی (به شدت وحشت زده شد و) گفت: ای آقای من! ای پسر رسول خدا! مرا به آتش معذب نساز! از من بگذر خدا از تو بگذرد. حضرت فرمود: از تو گذشتم.

در این وضعیت ناگهان هارون مکی در حالی که کفشش را به انگشت سبابه گرفته بود (به ما) رو آورد. (رو به امام کرد و) گفت: سلام بر پسر رسول خدا.

امام صادق علیه السلام (پاسخ سلام او را گفته و سپس) به او فرمود: کفشت را از دستت بینداز و در تنور بنشین.

او (هم بدون چون و چرا) کفشش را از دست انداخته و سپس در تنور نشست.

و امام هم رو به خراسانی کرده و با او درباره خراسان سخن می گفت

آن چنان که گویا خود حضرت در خراسان بوده است.  
سپس فرمود: ای خراسانی بلند شو و نگاهی در تنور بینداز.  
من هم بلند شدم و به سوی تنور رفتم پس دیدم هارون مکی در تنور  
چهار زانو نشسته است. پس از آن از تنور خارج شد و طرف ما آمد و بر  
ما سلام گفت.  
امام رو به خراسانی کرده و پرسید: در خراسان چند نفر مثل هارون  
مکی می‌یابی؟  
پاسخ دادم: سوگند به خدا که حتی یک نفر هم نیست.  
حضرت (هم تکرار کرد:) نه به خدا سوگند، حتی یک نفر هم نیست.  
آگاه باش! به راستی که ما در زمانی که پنج نفر یاور نداریم خروج  
نمی‌کنیم. ما به وقت ظهور داناتریم.

#### امام صادق علیه السلام ۱۷ یاور نداشت

حدیث ۱۶) سدید می‌گوید: بر امام صادق وارد شدم سپس به آن  
حضرت گفتم: سوگند به خدا که (دیگر باید قیام کنی و) نشستن برای  
شما جایز نیست.

حضرت پرسید: برای چه ای سدید؟  
پاسخ دادم: به خاطر فراوانی دوستان و شیعیان و یاران. سوگند

به خدا اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به مقدار شما شیعه و یارو دوستدار می داشت، (هرگز پس از پیامبر صلی الله علیه و آله) تیم و عدی (ابوبکر و عمر) در غضب خلافت طمع نمی کردند.

حضرت پرسید: امید است که شیعیان چند نفر باشند؟ پاسخ دادم: صد هزار نفر. فرمود: صد هزار نفر؟! گفتم: آری و (شاید بیشتر) دویست هزار نفر. حضرت فرمود: دویست هزار نفر؟! گفتم آری و (شاید بیشتر) نصف دنیا... پس رفتیم تا این که به زمین سرخ رنگی رسیدم. (در آن جا غلامی بود که بزغاله می چراند) نگاهی به غلامی که بزغاله می چراند، انداخت و سپس فرمود: سوگند به خدا ای سدیر! اگر شیعیان من به تعداد این بزغاله ها بود، نشستن برای من جایز نبود (و قیام می کردم) و پس از این سخن امام فرود آمدیم و نماز خواندیم. هنگامی که از نماز فارغ شدیم به طرف بزغاله ها برگشتم و آنها را شمردم. دیدم که آنها ۱۷ رأس هستند.

### امام صادق علیه السلام در ۵۰ هزار نفر، ۲۵ یاور ندارد

حدیث (۱۷) مفضل بن قیس می گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید: شیعیان در کوفه چند نفرند؟ پاسخ دادم: پنجاه هزار نفر. پیوسته حضرت این پرسش را (تکرار) می کرد (و من همان پاسخ را می دادم) تا

این که خود حضرت فرمود: آیا امید داری که شیعیان کوفه بیست نفر باشند؟! سپس (در ادامه) فرمود: سوگند به خدا به راستی که آرزویم این بود که در کوفه بیست و پنج نفر باشند که امر ما را که بر آن هستیم، بشناسد و بر ما جز حق نگوید.

### کمترین تعداد یاوران امام زمان علیه السلام

سرفصلهای پیشین روشن ساخت که علت عدم قیام امامان معصوم علیهم السلام، نبود یاور بوده است. همین علت در مورد امام زمان عجل الله فرجه نیز جاری است. البته با این تفاوت که در این دوران نیروی مورد نیاز حضرت بیش از دورانهای پیشین است.

حدیث (۱۸) یاران قائم عجل الله فرجه به تعداد اهل بدر یعنی سیصد و سیزده مرد از نقاط دور زمین به سوی او (حرکت کرده و) نزد او جمع می شوند و این مصداق سخن خداوند عزوجل است که «هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد در حقیقت، خدا بر همه چیز تواناست»<sup>۱</sup> پس آن زمان که این عده از اهل زمین برای (یاری) حضرت جمع شدند، امر خودش را آشکار خواهد ساخت. پس هنگامی که عقد و آن ده هزار مرد است. تکمیل شد به اذن خداوند

خروج خواهد کرد.

حدیث (۱۹) ابوبصیر گفت: مردی از اهل کوفه از امام صادق علیه السلام پرسید: چند نفر با قائم عجل الله فرجه خروج می‌کنند؟ مردم می‌گویند: حضرت خروج می‌کند در حالی که به تعداد اهل بدر یعنی سیصد و سیزده مرد همراه او هستند. حضرت فرمود: قائم خروج نمی‌کند مگر در «اولی قوه» (جمعی قدرتمند) و اولی قوه کمتر از ده هزار نفر نمی‌باشد. در بخشی از حدیث پنجم که پیش از این گذشت چنین آمده است:

یکی از یاران امام صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد و گفت: فدای شما گردم! سوگند به خدا واقعا که من شما را دوست دارم و کسی را که شما را دوست بدارد نیز دوست دارم.

ای آقای من چقدر شیعیان شما فراوان هستند! حضرت فرمود: آنها را نام ببر گفت (خیلی) فراوان هستند (نمی‌شود یکی یکی نام برد).

حضرت فرمود: می‌دانی چند نفر هستند؟ گفت: آنها بیشتر از این هستند که تعدادشان را بدانم.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باش! اگر عده (ی مورد نیاز برای قیام) که به سیصد و خورده‌ای توصیف شده‌اند، کامل گردد، آن گاه آن

چه شما طالب آن هستید (که فرج و ظهور امر آل محمد است) اتفاق خواهد افتاد...

روایات در زمینه این که شرط ظهور تحقق سیصد و سیزده یاور است فراوان است. اما این نکته قابل توجه است برخی دیگر از روایات (همچنان که یک نمونه آن گذشت) به تعداد بیشتری اشاره کرده است. اختلاف در تعداد یاران قائم علیه السلام، ممکن است ناشی از مراحل متفاوت ظهور حضرت باشد.

در ادامه چند جریان در زمینه نبود یاور برای امام زمان عجل الله فرجه می آوریم.

### رسوایی صدها منتظر مشتاق با خون دو بزغاله

«مقام صاحب الزمان» عجل الله فرجه الشریف در بازار شهر حله معروف است و مورد زیارت و توسل مردم به آن حضرت می باشد.

مقام صاحب الزمان جریان بسیار جالبی دارد و آن این که این مقام در گذشته منزل روحانی ای به نام شیخ علی بوده است که مردی بسیار زاهد و عابد و از منتظران واقعی امام زمان عجل الله فرجه بود.

شدت اشتیاق او به ظهور حضرت به حدی بود که پیوسته با تندی به حضرت عتاب می کرد که با این که یاران بسیار فراوانی داری چرا

ظهور نمی‌کنی؟!

روزی در بیابانی بدین گونه با صاحب الزمان خطاب و عتاب می‌کرد که عربی بیابانی نزد او آمد و گفت شیخ علی به چه کسی این گونه خطاب و عتاب می‌کنی؟

گفت: خطایم به امام زمان است، با این که دنیا پر از ظلم و ستم شده و با این که این همه یاران مخلص و صمیمی دارد، چرا ظهور نمی‌کند؟! و سپس ادامه داد که در همین حله بیش از هزار نفر یاور دارد.

آن عرب گفت شیخ علی من خودم امام زمان هستم. این گونه عتاب مکن زیرا چنین که می‌پنداری نیست. اگر سیصد و سیزده نفر یاور داشتم قطعاً ظهور می‌کردم.

اگر می‌خواهی مطلب برای تو هم روشن شود، شب جمعه یاوران مخلصی که می‌شناسی همراه فلان قصاب در منزلت دعوت کن تا همگی در صحن خانه تو حاضر شوند. پیش از آن هم دو بزغاله پشت بام خانه‌ات بگذار. تا اشتباه تو را روشن سازم.

پس از این سخنان حضرت از دید شیخ علی پنهان شد.

شیخ علی با خوشحالی تمام به حله باز می‌گردد و جریان را به مرد قصاب هم می‌گوید و با مشورت یکدیگر از میان هزار و اندی یاوران و

مشتاقان حضرت، چهل نفر را انتخاب کرده و برای شب جمعه دعوت می‌کنند تا به دیدار آن حضرت مشرف شوند.

شب موعود که فرارسید همگی با شور و شوق در حیاط خانه شیخ علی جمع شده و با وضو و رو به قبله مشغول ذکر و صلوات و دعا، به انتظار محبوب نشستند.

زمانی از شب سپری می‌شود، ناگهان نور درخشانی در آسمان ظاهر می‌گردد که تمام افق را پر کرده و از خورشید و ماه هم درخشنده‌تر است. آن نور رو به خانه شیخ علی کرده و در پشت بام قرار می‌گیرد.

چیزی نمی‌گذرد که صدایی از پشت بام بلند شده و مرد قصاب را فرا می‌خواند. قصاب به پشت بام رفته و خدمت حضرت شرفیاب می‌گردد.

آن گاه حضرت امر کرده یکی از دو بزغاله را کنار ناودان سر ببرد، قصاب اطاعت کرده و پس از سر بردن، خون بزغاله از ناودان به داخل حیاط خانه جاری می‌شود.

افرادی که در حیاط بودند همگی تصور می‌کنند حضرت سر قصاب را از تن جدا کرده است.

سپس حضرت شیخ علی را احضار می‌فرماید. دوباره حضرت به قصاب امر کرده بزغاله دوم را به همان ترتیب سر ببرد.

با جاری شدن دوباره خون از ناودان، همه حاضران یقین می‌کنند

که حضرت سر شیخ علی را هم بریده است.  
با خود می گویند پس از این نوبت تک تک ما خواهد رسید و عاقبت  
ما نیز کشته شدن است. لذا همگی فرار را بر قرار ترجیح داده و از خانه  
بیرون می روند.

در این زمان حضرت به شیخ علی می فرماید اینک بگو همگی به  
پشت بام آیند و با من ملاقات نمایند.  
وقتی شیخ علی به حیاط خانه می آید با شگفتی تمام می بیند که  
اثری از مشتاقان و شوریدگان نیست.

اینجا است که امام زمان عجل الله فرجه به شیخ علی می فرماید  
دیگر مرا این گونه عتاب نکن! این وضع یاران ما در شهر حله است! جز  
تو و قصاب، کسی یار صادق ما نیست. سرزمین های دیگر نیز همین  
گونه است. حضرت این بگفت و از دید پنهان گردید.<sup>۱</sup>

### **وقتی بزرگان مردود می شوند، حساب ما دیگر...**

در نجف نزد عالم بزرگواری (این جانب برای حفظ بعضی از جهات  
از ذکر نام آن عالم معذورم) به طور خصوصی درس می خواندم، آن عالم

---

(۱) بازنویسی آزاد یکی از تشرفات از کتاب عبقری الحسان ج ۵ ص ۳۱۸ [شیخ علی

حلاوی] عبقریه ۵ یا قوته ۱۷

بسیار مذهب و مورد احترام همگان بود، و از کثرت علاقه به امام زمان عجل الله فرجه در افواه اهل نجف از منتظران ظهور محسوب می شد. روزی برای فراگیری درس به محضرشان رفتم، دیدم گریه می کند و بسیار پریشان است، علت آن را پرسیدم، فرمود: شب گذشته در عالم رؤیا امتحان شدم، ولی از امتحان [موفق] بیرون نیامدم. در خواب به من گفته شد که آقا ظهور کرده اند و در وادی السلام. مکان خاصی است که گورستان نجف را در بر دارد. مردم با او بیعت می نمایند.

به مجرد شنیدن این موضوع از جا حرکت کردم و به عجله وارد خیابان شدم. دیدم غوغائی از جمعیت است و همه با سرعت هر چه بیشتر به سوی وادی السلام می روند، هر کس به فکر این است که زودتر خود را به امام برساند و با جنابش بیعت کند.

دیدم عشق دیدار امام، مردم را چنان خود باخته ساخته که کسی را با کسی کاری نیست و تمام علقه ها را به فراموشی سپرده اند. آنها [که] دیروز به من عشق می ورزیدند دیگر به من اعتنا نمی کنند، بلکه بالحن تند می گویند آقا کنار رو مانع راه ما نباش.

کوتاه سخن آن که احساس کردم ظهور امام بازارم را کساد کرده است. از همانجا نقشه کشیدم که در ملاقات با امام ایشان را محترمانه

از ظهورش منصرف سازم.

بعد از آنکه با هزار سختی به خدمتش رسیدم، عرض کردم: فدایت شوم! خودتان را به زحمت انداختید، ما کارها را ساماندهی می کردیم، نیازی نبود که خود را گرفتار سازید و زحمات طاقت فرسای رهبری را به عهده بگیرید.

با این قبیل سخن ها می خواستم امام را از ظهورش منصرف کنم. بعد از چند جمله از این نوع گفتارها، یک مرتبه از خواب بیدار شدم و فهمیدم هنوز لیاقت حضرتش را ندارم.<sup>۱</sup> پیش از این گذشت که:

ایمان مراتب متفاوتی دارد. ناگفته پیداست که همه شیعیان و موالیان به بالاترین درجه ایمان نیل نمی کنند. بلکه بیشتر افراد به دلیل تقصیر و یا قصور، در میانه راه تکامل متوقف می گردند. ان شاء الله این تقصیر و قصور مؤمنین در قیامت با شفاعت اهل بیت علیهم السلام برطرف می گردد.

اما از آن جایی که تفضل اهل بیت علیهم السلام بی پایان است، کسانی را که قابلیت دارند در همین دنیا متوجه نقص شان کرده تا

---

(۱) شرح زندگانی حضرت آیه الله مؤسس و... ص ۳۲۶

تکامل‌شان متوقف نگردد.

عالم یاد شده از این دسته بوده است. به همین علت با رؤیای صادقه او را متوجه عیب و نقصش کرده‌اند و این نشان از محبت حضرت به اوست.

### **رسوایی عطار سینه چاک با چند قطره باران**

در بصره عطار نیکوکاری بود. وی نقل کرد روزی در مغازه نشسته بودم.

دو مرد برای خرید سدر و کافور وارد شدند. از رخسار و رفتار و لباس آنان فهمیدم اهل بصره نیستند. لذا پرسیدم اهل کجایی؟ آنان طفره رفته و پاسخ درستی به من ندادند. دوباره اصرار کردم، اما هر بیشتر اصرار کردم، آنان بیشتر کتمان کردند. تا این که آنان را به پیامبر و اهل بیتش سلام الله علیهم سوگند دادم. به ناچار خود را معرفی کردند که ما از همراهان امام زمان عجل الله فرجه هستیم. شخصی از همراهان ایشان فوت کرده آن حضرت به ما امر فرموده از تو سدر و کافور بخریم. هنگامی که آنان را شناختم از آنان التماس کردم مرا هم با خود ببرند. گفتند بدون اجازه ممکن نیست و ما نیز بدون اذن حضرت جرأت چنین کاری را نداریم.

گفتم مرا به مکان آن حضرت ببرید و آن گاه اجازه بگیرید، اگر اجازه فرمود شرفیاب شده و الا بازمی گردم.

باز هم نمی پذیرفتند، تا این که اصرارم از حد بیرون شد دلشان به من سوخت و پذیرفتند.

با عجله زیاد سدر و کافور آنان را دادم و مغازه را بستم و با آنها راه افتادم.

تا این که به ساحل دریای عمان رسیدیم، آنان به راحتی پا بر آب گذاشته و همچون خشکی به راهشان ادامه دادند، اما من از ناچاری ایستادم.

برگشتند تا توقف مرا که دیدند، گفتند نترس خداوند را به حضرت حجت عجل الله فرجه سوگند ده و بسم الله بگو و راه بیفت. به دستور عمل کردم و مانند آنان پا بر آب گذاشتم و راه افتادم.

تا این که به وسط دریا رسیدیم، ناگهان آسمان به شدت ابری شد و باران آغاز گردید. یادم آمد که صابونهای تازگی پخته بودم و پشت بام گذاشته بود تا خشک شود. نگران شدم که صابونها تلف می شود.

به محض این نگرانی پام در آب فرو رفت و می خواستم غرق شوم که با شنا خودم را روی آب نگه داشتم. یاران حضرت متوجه شدند، به عقب بازگشتند و مرا از غرق شدن نجات دادند و گفتند به دلیل

خطوری که در دلت گذشت غرق شدی. لذا توبه نما و دوباره سوگند بخور. اطاعت کردم و دوباره بر آب راه رفتم.

تا این که به ساحل رسیدیم، مقداری که رفتیم در دل بیابان خیمه‌ای نورانی به چشم آمد. همراهان گفت که کعبه مقصود آنجاست. با اشتیاق فراوان همراهشان تا کنار خیمه آمدم، مضطرب ایستادم که اجازه صادر خواهد شد یا نه. یکی از آن دو برای گرفتن اجازه وارد خیمه شد. من بیرون خیمه بودم و آن حضرت را نمی‌دیدم. اما صدای حضرت را شنیدم که فرمود او را باز گردانید او مردی است که صابونش را دوست دارد.

این سخن حضرت اشاره به همان خطوری بود که در دل دریا بر دلم جاری شده بود و حضرت این چنین به من فهماند که تا دل از دوستی دنیا رهایی نیابد، شایستگی دیدار آن خورشید را نخواهی یافت. سخنی راست و درست بود. لذا به ناچار طمع از دیدار حضرت بردم و سرافکنده و حسرت زده بازگشتم.<sup>۱</sup> حاصل این سرفصل این شد که میان ادعای یاری تا یآوری حقیقی، فاصله‌ی بسیار است.

---

(۱) بازنویسی آزاد یکی از تشرفات از کتاب عبقری الحسان ج ۶ ص ۵۳۸ عبقریه هفتم یا قوته ۱۷

البته ممکن است در فضای احساسی و یا بمباران تبلیغاتی، افرادی حاضر شوند از سر و جان خود بگذرند، اما همین افراد به شرایط عادی که بازگردند، دیگر از آن جانفشانی خبری نباشد.

مثل هارون مکی در شرایطی کاملاً عادی و بدون هیچ فضای احساسی، تسلیم فرمان امام گردید و بدون هیچ چون و چرایی و بدون هیچ وحشت و اضطرابی در آتش نشست. تنها عامل فرمان پذیری او نیز ایمان و تسلیم محض او نسبت به فرمان امام بود.

مقصود از یاور حقیقی، چنین افرادی هستند که در فضای کاملاً عادی، تنها و تنها به دلیل وجوب اطاعت امام، بدون هیچ چون و چرایی تسلیم محض و مطلق امام باشند. ناگفته پیداست که چنین افرادی بسیار بسیار نادر هستند.

## تأخیر ظهور برای شناخت مدعیان

دوران طولانی غیبت، در واقع یک فرصت است، یک فرصت بی‌نهایت برای همه، تا خود را آن چنان که هستند، نشان دهند. فرصتی نامحدود که مؤمنان حقیقی، حقیقتشان اثبات شود و نیز فرصتی برای همه مدعیان، تا مجال عرض اندام یابند و بطلانشان آشکار گردد.

در این راستا این چنین آمده است:

حدیث (۲۰) از امام صادق علیه السلام پرسیدم: فرج شیعیان شما چه زمانی خواهد بود؟

فرمود: هنگامی که فرزندان عباس با یکدیگر اختلاف کنند و سیطره و قدرتشان متزلزل شود و کسانی به [خلافت] آنها طمع کنند که تاکنون طمع نمی‌کردند و عرب عنان خود را آزاد کند (و از سیطره دیگران درآید) و هر صاحب شاخ (قدرتی)، شاخش را بلند کند (و قدرتش را نشان دهد).

امام باقر علیه السلام درباره دوران غیبت می‌فرماید:

حدیث (۲۱) هنگامی که بیعت با بچه<sup>۱</sup> آشکار شود هر صاحب شاخ (و قدرتی) شاخش را بلند کند.

همچنین امام باقر علیه السلام می فرماید:

حدیث (۲۲) صاحب این امر (در هنگام امامت) از همه ما کوچکتر و گمنام تر است.

پرسیدم: ظهور چه زمانی خواهد بود؟

فرمود: هنگامی که سواران همراه بیعت پسر (جوان) حرکت کنند پس در این هنگام هر صاحب شاخ (و قدرتی) پرچمی را بلند خواهد کرد پس منتظر فرج باشید (که ظهور حضرت نزدیک است).

در این احادیث دو ویژگی قابل تأمل و درنگ است:

یکی این که آشفتگی آن چنان است که بسیاری به قدرت طمع می کنند که تا کنون طمع نمی کردند.

و دیگر این که هر صاحب قدرتی، پرچمی بلند می کند.

این دو ویژگی در واقع حاصل همان فرصت پیدا کردن بی نهایی

---

(۱) ممکن است مقصود از بچه، افرادی باشند که خرد آنان آن چنان اندک است، که آنان را شبیه کودکان کرده است. در هر صورت چه مقصود از بچه، خردسال باشد و چه خُرد خُرد، وقتی با چنین افرادی بیعت شود، بقیه مدعیان هم بیل به کمرشان نخورده است، لذا زمینه خودنمایی آنان مساعدتر می گردد.

است که در دوران طولانی غیبت به وجود می‌آید.  
به حدیث دیگری که حکمت این فرصت بی‌نهایت را کاملاً آشکار  
می‌کند، توجه کنید:

حدیث ۲۳) ظهور اتفاق نمی‌افتد تا این که هیچ صنفی از مردم  
باقی نماند مگر این (قدرت را به دست آورد) و بر مردم ولایت (و  
حکومت) پیدا کند. (این فرصت حکومت پیدا کردن برای این است  
که پس از ظهور) هیچ مدعی نتواند ادعا کند اگر ما هم ولایت پیدا  
می‌کردیم قطعاً عدالت پیشه می‌کردیم. (پس از این که مدعیان  
عدالت، همگی حکومت پیدا کردند و شکست خوردند) قائم به حق و  
عدل قیام خواهد کرد.

این حدیث یکی از رازهای شگفت و شگرف طول غیبت را آشکار  
می‌کند و آن فرصت دادن به همه مذاهب و مکاتب و تفکرات و احزاب  
و...، برای زمامداری است. پس از این که همه گروه‌ها خود را آزمودند،  
نوبت به ظهور امام زمان عجل الله فرجه می‌رسد. با توجه به تجربه  
پیشین همه گروه‌ها، هنگامی که حضرت عدل و داد را بگستراند، دیگر  
کسی نمی‌تواند ادعا کند اگر من هم قدرت پیدا می‌کردم می‌توانستم  
دنیا را مدینه فاضله بسازم.

دو قید «قیام به حق و عدل» در روایت، این نکته را آشکار می‌کند

که حکومت‌های پیشین گر چه همگی مدعی حق و عدل بوده‌اند، اما در واقع از حق و عدل نصیبی ندارند.

از این رو امام صادق علیه السلام فرموده است:

حدیث (۲۴) حقیقتاً دولت ما آخرین دولتها خواهد بود (و همه دولتها پیش از ظهور به قدرت می‌رسند). هیچ خاندانی که برای آنها حکومتی است (و مدعی هستند) باقی نمی‌مانند مگر این که پیش از ما زمام قدرت را به دست می‌گیرند؛ برای این که زمانی که سیره (حکومت موفق) ما را دیدند، نگویند اگر ما هم قدرت را به دست می‌گرفتیم مانند سیره اینان (موفق می‌شدیم و) حکومت می‌کردیم و این است مقصود واقعی گفته خداوند که «عاقبت (نیکو) برای متقین است».

شکست حکومت‌های لیبرال و کمونیست، شاهد بسیار خوبی برای روایات یاد شده است. همچنین ظهور القاعده و داعش و تجربه گروه‌های این چنینی و رسوایی میدانی آنها نیز این مطلب را کاملاً روشن می‌سازد.

## تأخیر ظهور به دلیل ترس از جان (عدم شرایط پیروزی)

پیش از این گذشت که:

برپایی مدینه فاضله و عدل فراگیر توسط ائمه علیهم السلام، بر اسباب ظاهری نهاده شده است و نه معجزه.

در این جهت هیچ تفاوتی میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

لذا یکی از شرایط برپایی مدینه فاضله در همه اعصار و ادوار، وجود یاور برای اوصیای پیامبر علیهم السلام بوده و خواهد بود.

این مهم در تاریخ هیچ یک از امامان علیهم السلام تحقق نیافت. یکی از امتیازات امام زمان عجل الله فرجه این است که در دوران ایشان، یاوران مورد نیاز گرد خواهند آمد.

بنا بر این یکی از علل قیام نکردن همه معصومین گذشته، عدم یاور است.

همچنین یکی از دلایل تأخیر قیام امام زمان عجل الله فرجه نیز عدم یاور است.

لازمه عدم یاور برای اقامه حق، این است که قیام حضرت در چنین شرایطی نه تنها نتیجه مطلوب را نداشته باشد، بلکه موجب کشته

شدن بیهوده گردد.

بدیهی است که اولیای الهی، بیمی از کشته شدن در راه خداوند نداشته و ندارند، همچنان که تاریخ به خوبی بر آن گواهی می‌دهد. علاوه بر این که در برخی از روایات مطرح شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت، هرگز به اجل طبیعی نمرده و نمی‌میرند.

اما هنگامی که کشته شدن نتیجه نداشته باشد، وظیفه عقلی و الهی فرار از قتل است.

ترس از دشمن به این معنا، در بسیاری از پیامبران گذشته و نیز ائمه معصومین علیهم السلام سابقه داشته و در روایات مطرح شده است. این حقیقت تلخ در غصب خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسیار برجسته دیده می‌شود.

**حدیث (۲۵)** امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از بازگشت از نهروان در برخی از جلسات نشسته بودند. پس، (در موضوعات مختلف) سخن گفته شد تا این که از حضرت پرسیده شد: چرا با ابوبکر و عمر جنگ نکردی همچنان که با طلحه و زبیر و معاویه جنگیدی؟

حضرت فرمود: به راستی که من پیوسته ستم دیده بودم، حق مرا (دیگران چاپیده و) غصب کرده بودند.

اشعث رو به آن حضرت ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! چرا با شمشیرت نجنگیدی و حقت را نطلبیدی؟

حضرت فرمود: ای اشعث! پرسشی کردی، پس پاسخ را بشنو و آن را فراگیر و به خوبی دلیل آن را درک کن.

به راستی که (عذر و حجت) برای من، اقتدا به شش تن از پیامبران . که صلوات خداوند بر همه آنان باد . است.

نخستین آنها نوح علیه السلام است جایی که گفت: «من مغلوب شدم؛ به داد من برس!» اگر گوینده ای بگوید که نوح به علتی جز ترس چنین گفته، به راستی که کافر شده (چرا که قرآن را تکذیب کرده و یا پیامبر خدا را دروغگو شمرده) و الا (یعنی اگر ترس پیامبر خدا واقعی بوده و از این رو معذور بوده) پس وصی پیامبر (که من باشم) معذورتر است.

و دومین آنها لوط علیه السلام است، جایی که گفت: «کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم.» اگر گوینده بگوید: واقعا لوط به علتی جز ترس چنین گفته، حقیقتا کافر شده و الا پس وصی معذورتر است.

سومین آنها ابراهیم خلیل الله است، جایی که گفت: «و از شما و [از] آنچه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم». اگر گوینده بگوید واقعا ابرهیم به علتی جز ترس چنین گفته، حقیقتا کافر شده و الا پس وصی

معذورتر است.

چهارمین آنها موسی علیه السلام است جایی که گفت: «پس چون از شما ترسیدم، از شما گریختم». اگر گوینده بگوید واقعا موسی به علتی جز ترس چنین گفته، حقیقتا کافر شده و الا پس وصی معذورتر است. پنجمین آنها برادرش هارون علیه السلام است، جایی که گفت: «به راستی که این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند». اگر گوینده بگوید: واقعا هارون به علتی جز ترس چنین گفته، حقیقتا کافر شده و الا پس وصی معذورتر است.

ششمین آنها برادر محمد صلی الله علیه و آله، آقا و بزرگ بشر است، جایی که به غار رفت و مرا بر رختخوابش خواباند. اگر گوینده بگوید: پیامبر برای غیر ترس به غار رفت، حقیقتا کافر شده و الا پس وصی معذورتر است.

پس از این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم همگی به پاخواستند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! واقعا دانستیم که حرف، حرف شماس است و ما گنه کار توبه کننده هستیم و خداوند تو را معذور کرده است.

حدیث ۲۶) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتش برای امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای علی! واقعا به زودی قریش علیه تو پشت به هم می دهند و همگی بر ستم و غلبه بر تو اجتماع می کنند، پس اگر

یارانی پیدا کردی با آنان جهاد کن و اگر یارانی پیدا نکردی، از جهاد دست بکش و خونت را حفظ فرما. پس به درستی که شهادت در پی تو است، خداوند قاتل تو را لعنت کند.

با توجه به آن چه گذشت روشن می شود که چرا در روایات متعددی ترس از قتل، به عنوان یکی از دلایل غیبت شمرده شده است. به چند نمونه در این زمینه توجه کنید:

**حدیث (۲۷)** امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی که برای صاحب این امر (امامت و حکومت الهی) غیبتی است که در آن (خود حضرت درباره غیبتش) می گوید: «پس چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، پس پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد».<sup>۱</sup>

**حدیث (۲۸)** امام باقر علیه السلام فرمود: به راستی که برای جوان پیش از این که قیام کند غیبتی است در حالی که میراث او طلب شده است. گفتم: و برای چه (غیبت می کند)؟ فرمود: می ترسد و با دستش اشاره به شکمش کرد یعنی از کشته شدن می ترسد.

**حدیث (۲۹)** زراره می گوید: از اباعبدالله جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به راستی که برای قائم پیش از آمدنش

غیبتی است گفتم و برای چه؟ فرمود: به راستی که او می‌ترسد و با دستش به شکمش اشاره کرد، یعنی از کشته شدن می‌ترسد.

**حدیث (۳۰)** زراره گفت از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: به راستی که برای قائم غیبتی است و اهل آن حضرت (بستگان یا شیعیان او، وجود) او را انکار می‌کنند. گفتم: غیبت برای چه؟ فرمود می‌ترسد و با دستش به شکمش اشاره کرد.

اما از همه شگفت‌تر این است که جان قائم عجل الله فرجه تنها از دشمنان بیرونی در خطر نیست، بلکه از درون نیز در معرض خطر مرگ قرار دارد. به این روایت توجه کنید:

**حدیث (۳۱)** ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام درخواست می‌کند که نام قائم را بیان کند تا این که آن حضرت را به اسمش بشناسد. پس حضرت فرمود: از من امر (بسیار خطرناکی) را درخواست کردی که اگر بنی فاطمه آن حضرت را بشناسند، قطعاً در (کشتن و) تکه تکه کردن آن حضرت حریص خواهند شد.

ترس از کشته شدن، به عنوان یکی از دلایل غیبت امام زمان علیه السلام، خود معلول دو امر است:

امر نخست این که اراده الهی، اقامه حق با اسباب عادی است و نه اعجاز الهی.

امردوم هم این است که یکی از اسباب عادی، وجود یاور مورد نیاز است. ولی تا هنگام فرارسیدن ظهور، یاور مورد نیاز حضرت وجود ندارد.

از این رو پیش از آن هنگام، اگر حضرت ظهور کند، کشته خواهد شد و خونس بیهوده هدر خواهد رفت.

لذا ترس از کشته شدن به معنی یاد شده، هیچ منافاتی با شجاعت حضرت ندارد.

## تأخیر ظهور به دلیل دچار نشدن به بیعت ظالمین

یکی از دلایل پیچیده غیبت امام زمان علیه السلام، نبود پیمان و بیعت ظالمین بر گردن آن حضرت است.

این مطلب به شکل گسترده‌ای در روایات مطرح شده است. بر اساس روایات و تاریخ، ضرورت‌های زمانه تمامی اوصیا را به بیعت ستمگران گرفتار کرده است.

مسلم این حقیقت تلخ، بر اساس مصالحی است که احیاناً از ما پوشیده است.

گویا میان دست به شمشیر بردن و بیعت اضطراری با ظالمین تناقضی وجود دارد.

این امر یکی از معضلات است که در برخی از روایات به آن تصریح شده است.

در این میان تنها امام زمان عجل الله فرجه است که با استتار ولادتش و نیز غیبت و پنهان شدنش، دچار این محذور نمی‌گردد.

حدیث (۳۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به راستی هنگامی که قائم از ما قیام کند، بیعت هیچ کس بر گردنش نیست. پس برای همین (که بیعتی بر گردن او نباشد) ولادتش پنهان می‌شود و خودش غایب

می‌گردد.

حدیث ۳۳) امام زمان عجل الله فرجه در بخشی از پاسخ به نامه اسحاق بن یعقوب می‌نویسد: راستی که برای هیچ یک از پدران من (ممکن) نشد مگر این که (به ناچار) بیعت ستمگر زمانش بر گردن او واقع شد، درحالی که من هنگامی که خروج می‌کنم، در حالی خروج می‌کنم که بیعت هیچ یک از ستمگران بر گردنم نیست.

حدیث ۳۴) راستی که صاحب این امر، کسی است که ولادتش بر مردم پنهان می‌ماند و شخصش از آنان غایب می‌گردد، برای این که هنگام خروج بیعت کسی در گردنش نباشد.

در این زمینه روایات متعددی وارد شده است.<sup>۱</sup>

همان گونه که اشاره رفت، بحث بیعت با ظالمین و چگونگی مانع شدن آن از قیام، بحث بسیار پیچیده و دشواری است که در مجال خودش باید تحقیق گردد.<sup>۲</sup>

---

(۱) روایات ۴۵ تا ۵۲

(۲) از جمله به روایت ۱۲ مراجعه شود.

## تأخیر ظهور به دلیل بی وفایی و گناهان مردم

تردیدی نیست که خداوند بخشنده و مهربان است و در رحمت هم ارحم الراحمین است.

اما رحمت خداوند، در مواردی حکیمانه نیست. بلکه غضب حکیمانه می‌گردد.

این مطلب در منابع و حیانی به شکل زیبایی بیان شده است: حدیث (۵۸) (خداوند!) یقین پیدا کردم که واقعا تو در جایی که شایسته بخشش است مهربان‌ترین مهربانانی و در جایی که سزاوار عذاب و عقوبت است شدیدترین ادب‌کنندگانی...

پس مهم این است که مورد و موضوع برای رحمت و غضب الهی را به درستی بشناسیم تا خود را در معرض نسیم رحمت او قرار بدهیم و از آتش غضب او دوری کنیم.

از سوی دیگر هر خلل و فساد در زندگی ما وجود دارد، نتیجه اعمال خود ما است. این فساد خود مصداق غضب الهی تا مردم به خود آیند و توبه کنند.

قرآن در این باره می‌فرماید:

به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا

نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان  
بچشانند، باشد که بازگردند.<sup>۱</sup>

دوران غیبت با همه ویژگی‌های منفی که دارد، از مظاهر آشکار  
فساد در زمین است که ناشی از اعمال مردم است.  
در دعا‌های دوران غیبت نیز به این امر تصریح شده است. توجه  
کنید:

**حدیث ۵۹)** خداوند! سرزمینت را به وسیله (ظهور) امام زمان عجل  
الله فرجه آباد ساز و (دل و دیانت) بندگان را به سبب او زنده گردان.  
پس به راستی که تو فرموده‌ای و فرموده تو حق است (که قرآن این چنین)  
بر زبان پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله (جاری شده است): «به  
سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار  
شده است». خداوند! پس (برای برطرف شدن فساد) ولی خودت و  
فرزند دختر پیامبرت را برای ما آشکار ساز...

شواهد قرآنی و روایی عقوبت مردم به خاطر گناهانشان آن چنان  
فراوان است که مجال گسترده‌ای را می‌طلبد.

---

(۱) ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ مَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا  
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. روم/۴۱

بر اساس آن چه گذشت یکی از دلایل تلخ غیبت امام زمان علیه السلام، خشم خداوند از مردم و گوشمالی دادن آنان است. علت این خشم نیز به اعمال خود بندگان باز می‌گردد. در واقع خداوند به دلیل ناسپاسی بندگان نسبت به حجت خدا، با غیبت حجتش، آنان را عقوبت می‌کند.

احادیث متعددی بر این امر تأکید کرده است. توجه کنید:

**حدیث (۳۵)** محمد بن فرج می‌گوید: امام جواد علیه السلام به من نوشت: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی بر خلقش غضب کند، ما را از همسایگی آنان دور می‌سازد.

در برخی از احادیث بی‌وفایی مردم نسبت به امام زمان و انجام کارهای ناپسند، به عنوان مصداق این ناسپاسی آمده است.

**حدیث (۳۶)** در ضمن نامه‌ای از صاحب الزمان صلوات الله علیه به شیخ مفید آمده است: و اگر شیعیان ما - که خداوند آنان را بر طاعتش موفق بدارد - در وفا کردن به پیمانی که بر آنان شده، اجتماع می‌کردند (و همگی در یاری ما وفادار می‌شدند)، هرگز برکت ملاقات ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد، و البته که خوشبختی‌شان به سبب دیدن ما از روی معرفتی حقیقی و درست برای آنان تعجیل می‌شد.

پس چیزی (ملاقات) ما را از آنان باز نمی‌دارد (و مانع ملاقات

شیعیان با ما نیست) مگر از (ناحیه کارهایی که از آنان) به ما می‌رسد، از آن چه که ما دوست نداریم و آن را بر نمی‌گزینیم.

روشن است که روح تمامی ناسپاسی‌های عملی بندگان، چیزی جز ظلم آنان بر خودشان نیست.

حدیث (۳۷) امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: بدانید که زمین از حجت خدا تهی نمی‌گردد و لکن خداوند به سبب ظلم و جور و اسراف بندگان بر خودشان (با غیبت امام و...) آنان را از (دیدن) حجت نابینا می‌سازد.

حدیث (۳۸) به راستی هنگامی که خداوند همسایگی قومی را برای نپسندد ما را از میان آنها برمی‌دارد.

همان گونه که پیش از این اشاره کردیم غیبت به علت گناه ما، از تلخ‌ترین دلایل غیبت امام زمان عجل الله فرجه است.

## تأخیر ظهور برای درک نیاز به امام (بن بست اجتماعی)

پیش از این گذشت که یکی از رازهای غیبت طولانی، فرصت دادن به همه مدعیان است. روی دوم این سکه، تحقق بن بست اجتماعی است. به سخن دیگر پس از تجربه مدعیان، مردم این واقعیت را با دل و جان خود احساس می‌کنند که هیچ یک از مدعیان عدالت، نمی‌توانند عدالت را اجرا کنند. ممکن است یکی از علل پذیرش عمومی حکومت امام زمان عجل الله فرجه نیز همین امر باشد.

در هر صورت بعید نیست که یکی از علل غیبت طولانی، رسیدن جامعه به این درک باشد که عدالت فراگیر جهانی جز از حجت معصوم الهی ساخته نیست و این درک، پیروزی حضرت را آسان نماید. حدیث (۳۹) مردم را مرگ و قتل فرامی‌گیرد، آن چنان که از اضطراب به مسجد الحرام پناه می‌برند. سپس از شدت جنگ (و گرفتاری) جارچی راستگویی جار می‌زند، در چه چیزی این اندازه کشتن و جنگ می‌کنید (جنگ شما بیهوده است)، تنها کسی که می‌تواند شما را نجات دهد امام زمان عجل الله فرجه است.

حدیث (۴۰) برای قائم آل محمد دو غیبت است، یکی از آن دو طولانی‌تر از دیگری است. پس فرمود: آری (ظهور قائم) محقق نمی‌شود

تا این که شمشیر بنی فلان اختلاف پیدا کند (و با اختلاف آنها جنگ در میان آنها شعله‌ور گردد) و حلقه (سختی‌ها) تنگ گردد و سفیانی آشکار شود و بلا شدت یابد و مرگ و قتل مردم را فراگیرد (آن چنان که) به حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه برند.

در این شرایط فوق العاده دشوار، تا بوی عدالت واقعی به مشام انسانیت می‌رسد، بسیاری از مردم، امام زمان عجل الله فرجه را می‌پذیرند.

حال اگر مردم بشناسند که امام زمان عجل الله فرجه فریادرس واقعی و مظهر تمام و کمال رحمت پنهان و گسترده‌ی الهی است، بی هیچ تردیدی فطرت‌های آماده از حضرت استقبال خواهند کرد. اتفاقاً در زیارت امام زمان عجل الله فرجه به دو صفت فریادرس و رحمت گسترده تأکید شده است:

حدیث (۶۰) سلام بر تو ای عَلم برافراشته و ای عِلْمی که به فراوانی سرازیر شده و ای فریادرس و ای رحمت گسترده...

اگر امام زمان عجل الله فرجه به درستی شناخته شود، آن گاه این فقرات دعای ابوحمزه ثمالی معنی دیگری پیدا می‌کند:

حدیث (۶۱) (خداوند!) پوشش زیبای تو کجاست؟! عفو بزرگ تو کجاست؟! گشایش نزدیک تو کجاست؟! فریادرس سریع تو

کجاست؟! رحمت پهناور تو کجاست؟! عطا‌های برتر تو کجاست؟! بخشش‌های گوارای تو کجاست؟! ارمغان بلندمرتبه (یا رفتار نیکوی) تو کجاست؟! فضل بزرگ تو کجاست؟! منت تناور و بزرگ تو کجاست؟! احسان قدیمی تو کجاست؟! ای کریم کرم تو کجاست؟!... این گونه ادبیات می‌تواند بیانگر بن بست فردی و اجتماعی باشد. ناگفته پیداست که اگر این درک این بن بست، به آن معرفت و به آن سوز پیوند خورد، فرج امام زمان عجل الله فرجه چقدر نزدیک می‌گردد! در این مختصر، هفت علت غیبت امام زمان عجل الله فرجه را برشمردیم و مستند روایی آنها را بیان کردیم. اما آن چه مسلم است این است که راز غیبت، منحصر به علل یاد شده نیست و چه بسا رازهای فراوان دیگری در کار باشد که بیان نشده است.

## **علت غیبت آن چنان که شاید و باید، رازی سر به مهر**

در روایات دلایل متعددی برای غیبت امام زمان عجل الله فرجه بیان شده است. در این نوشتار با برخی از آنها آشنا شدیم. اما مسئله غیبت آن چنان پیچیده است که اعماق آن همچنان ناشناخته باقی مانده است.

در این باره از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده است که: حدیث (۴۱) ای جابر این امر، امری از امر خداوند عز و جل است و رازی از رازهای خداست. دانش آن از بندگان خدا پوشیده شده است... حدیث (۴۲) عبدالله بن فضل گفت از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می فرمود: برای صاحب امر امامت، غیبتی است که گریزی از آن نیست، در این غیبت اهل باطل به تردید می افتند. پس به حضرت گفتم: فدای شما گردم! چرا چنین است؟ فرمود: به خاطر امری که در آشکار ساختن آن امر برای شما، به ما اجازه داده نشده است.

گفتم: پس وجه حکیمانه در غیبت آن حضرت چیست؟ فرمود: وجه حکیمانه در غیبتش، همان وجه حکیمانه در غیبتهای حجت‌های پیش از آن حضرت است.

به راستی که وجه حکیمانه در این امر، به کمال و تمام، جز بعد از ظهورش آشکار نمی‌شود، همچنان که وجه حکیمانه برای آن چه که خضر انجام داد، از سوراخ کردن کشتی و کشتن جوان و درست کردن دیوار، برای موسی آشکار نشد، مگر هنگام جدایی آن دو.<sup>۱</sup>

---

(۱) جریان حضرات خضر و موسی علیهما السلام در آیات ۶۵ تا ۸۲ از سوره کهف در قرآن آمده است. مختصرش این است که: حضرت موسی به دستور خداوند برای استفاده از دانش خضر راهی سفر می‌شود تا او را بیابد. اما پس از دیدار خضر، خضر به دلیل این که موسی شکیبایی لازم در مقابل کارهای اسرارآمیز خضر ندارد، موسی را نمی‌پذیرد.

موسی قول شکیبایی و عدم دخالت در کارهای خضر را می‌دهد و اجازه از او کسب کرده، در سفر همراه خضر می‌شود.

تا این که در میان مسیر، سوار کشتی می‌شوند. خضر کشتی را سوراخ می‌کند که مورد اعتراض موسی قرار می‌گیرد. خضر وعده موسی را یادآوری می‌کند و موسی از این فراموشی پوزش می‌طلبد.

در ادامه سفر، خضر نوجوانی را می‌کشد و دوباره با اعتراض موسی روبرو می‌شود. خضر نیز به موسی برای دومین بار اخطار می‌کند.

تا این که وارد قریه‌ای می‌شوند که اهالی آن از غذا دادن به خضر و موسی سرباز می‌زنند، اما خضر دیواری در آن قریه را که در حال ریختن بود، تعمیر می‌کند و برای سومین بار با اعتراض موسی روبرو می‌شود.

ای ابن فضل! واقعا که این امر (غیبت) امری از امرهای خدا و رازی از رازهای خدا و غیبی از غیبهای خدا است (که نمی‌شود آن را فاش ساخت).

(اما) زمانی که بدانیم خداوند عز و جل حکیم است، حکیمانه بودن تمامی کارهای او را تصدیق می‌کنیم، هر چند وجه حکمت آن برای ما آشکار نشده باشد.

در روایت دیگری این چنین آمده است:

---

اینجا بود که خضر تصمیم به جدایی از موسی می‌گیرد، اما پیش از جدایی اسرار کارهایش را برای موسی این چنین بیان می‌کند:

علت سوراخ کردن کشتی این بود که صاحبان کشتی بینوایانی بودند که گذران زندگی‌شان از آن بود، اما پادشاه ستمگری هر کشتی سالمی را به زور غصب می‌کرد. با سوراخ کردن، کشتی از غصب در امان ماند.

علت کشتن نوجوان این بود که او در بزرگسالی باعث انحراف و کفر پدر و مادرش می‌شد.

علت ساختن دیوار هم این بود که در زیر آن گنجی از آن دو پسر یتیم بود که با تعمیر دیوار، این گنج تا بزرگ شدن آن دو در امان ماند.

در پایان خضر تأکید کرد که البته همه اینها به امر الهی بود، اما موسی با عجله و ناشکیبایی، به خضر اعتراض می‌کرد.

این جا بود که خضر از موسی جدا شد و موسی از دانش خضر محروم گردید.

حدیث ۴۳) به راستی که برای صاحب این امر غیبتی است که چاره‌ای از آن نیست. تمامی اهل باطل در این غیبت به شک و تردید می‌افتند.

از امام پرسیدم: فدایت گردم چرا چنین می‌شود؟  
فرمود: برای امری که ما مجاز نیستیم که آن را برای شما آشکار کنیم.  
گفتم: پس در غیبت او چه علت حکیمانه‌ای قرار دارد؟  
فرمود: علت حکیمانه در غیبت او، همان علت حکیمانه در غیبت‌های حجت‌های خداوند عزوجل است که پیش از این بوده‌اند.  
به راستی که علت حکیمانه در این امر آشکار نمی‌شود مگر پس از ظهورش، همچنان که علت حکیمانه در آن چه خضر انجام داد، از سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچه و تعمیر دیوار، برای موسی تا هنگام جدایی آن دو آشکار نشد.

ای پسر فضل! به راستی که این امر، امری از جانب خداوند تعالی است و رازی از رازهای خدا و غیبی از غیبهای خدا است.  
هنگامی دانستیم که خداوند عز و جل واقعا حکیم است، خداوند را در این که تمامی کارهایش حکیمانه است تصدیق می‌نماییم و اگر چه علت حکمت آن پوشیده باشد.

حدیث ۴۴) امام صادق علیه السلام فرمود: صاحب این امر ولادتش از این

مردم پنهان می ماند تا این که هنگامی که خروج کند بر گردش بیعت کسی نباشد. پس خداوند در یک شب امر او را اصلاح می کند. به آن حضرت گفته شد: وجه حکیمانه در غیبتش چیست؟ حضرت فرمود: وجه حکیمانه در غیبتش (همان) وجه حکیمانه ای است که در غیبتهای حجتهای خدا است که پیش از آن حضرت بودند.

به راستی که وجه حکیمانه در این امر (آن چنان که باید و شاید) جز پس از ظهور آن حضرت آشکار نمی شود. همچنان که وجه حکیمانه آن چه خضر انجام داد از سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و تعمیر دیوار، برای موسی تا هنگام جدایی آن دو آشکار نشد. نکته کلیدی در این روایات پنهان بودن دلیل غیبت در زمان غیبت است. بر همین اساس نیز در روایات متعدد به جریان موسی و خضر اشاره شده است.

در هر صورت آن چه بسیار مهم است این جمله است:

إن وجه الحکمة فی ذلك لا ینکشف إلا بعد ظهوره.

راستی که وجه حکیمانه در این امر (آن چنان که باید و شاید) جز پس از ظهور آن حضرت آشکار نمی شود.

## مستندات روایی «چرایی غیبت خورشید»

مطالب نوشتار پیش رو مستند به روایات متعددی است. از آن جایی که برخی از این روایات مفصل است و متن عربی روایات مورد نیاز عموم فارسی زبانان نیست، در متن اصلی کتاب به ترجمه بخش مورد استشهاد آن روایات بسنده شد. اما به دلیل این که ممکن است مراجعه به روایات مورد نیاز برخی از محققین باشد، متن کامل روایات در این بخش ارایه می‌گردد.

### حدیث (۱)

عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن للقائم عجل الله تعالى فرجه الشريف منا غيبة يطول أمدّها فقلت له ولم ذاك يا ابن رسول الله قال إن الله عز وجل أبى إلا أن يجري فيه سنن الأنبياء عليهم السلام في غيبتهم وإنه لا بد له يا سدير من استيفاء مدد غيبتهم قال الله عز وجل لَتَرَكُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ<sup>۱</sup> أي سنننا على سنن من كان قبلکم.<sup>۲</sup>

---

(۱) انشقاق/ ۱۹ تفسیر لاهیجی: هر آینه مرتکب می‌شوید ای امت محمد طریقه‌ای بعد از طریقه و حالی بعد از حالی که در میان امم ماضیه شیوع داشته به این معنی که شما مرتکب می‌شوید شرک و معصیت امم گذشته را.

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۹۰

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: واقعا که برای قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از ما، غیبتی است که طولانی می‌گردد. از حضرت پرسیدم: چرا چنین است؟ ای فرزند رسول خدا! فرمود: خداوند عزوجل نخواسته است جز این که در قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف سنتهای پیامبران را در غیبت آنها جاری سازد.

وای سدیر! چاره‌ای نیست جز این که مدتهای غیبتهای انبیا کامل گردد خداوند عزوجل فرموده است: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» یعنی سنتهایی مطابق سنتهای کسانی که پیش از شما بودند اجرا می‌شود.

(حدیث ۲)

عن سدیر الصیرفی قال دخلت أنا و المفضل بن عمر و أبو بصیر و أبان بن تغلب علی مولانا أبي عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام فرأیناه جالسا علی التراب و علیه مسح خیري مطوق بلا جیب مقصر الکمین و هو یبکی بکاء الواله الثکلی ذات الکبد الحری قد نال الحزن من وجنتیه و شاع التغير فی عارضیه و أبلی الدموع محجریه و هو یقول سیدی غیبتک نفت رقادی و ضیقت علی مهادی و أسرت منی راحة فؤادی سیدی غیبتک أوصلت مصابی بفجائع الأبد و فقد الواحد بعد الواحد یفنی الجمع و العدد فما أحس بدمعة ترقی من عینی و أنین یفتر من صدري عن دوارج الرزایا و سوائف البلیا إلا مثل لعینی عن عوائر أعظمها و أفضلعها و تراقی أشدها و أنکرها و نوائب مخلوطة بغضبك و نوازل

معجونة بسخطك قال سدير فاستطارت عقولنا ولها و تصدعت قلوبنا  
جزعا عن ذلك الخطب الهائل والحادث الغائل وظننا أنه سمة لمكروهة  
قارعة أو حلت به من الدهر بائقة فقلنا لا أبكى الله يا ابن خير الورى  
عينيك من أي حادثة تستنزف دمعتك و تستمطر عبرتك و أية حالة  
حتمت عليك هذا المأتم قال فزفر الصادق عليه السلام زفرة انتفخ منها جوفه و  
اشتد منها خوفه و قال ويكم إني نظرت في كتاب الجفر صبيحة هذا  
اليوم و هو الكتاب المشتمل على علم المنايا و البلايا و الرزايا و علم ما  
كان و ما يكون إلى يوم القيامة الذي خص الله تقديسه اسمه به  
محمدا و الأئمة من بعده عليه و عليهم السلام و تأملت فيه مولد قائمنا و  
غيبته و إبطاءه و طول عمره و بلوى المؤمنين به من بعده في ذلك الزمان  
و تولد الشكوك في قلوبهم من طول غيبته و ارتداد أكثرهم عن دينهم  
و خلعههم ربقة الإسلام من أعناقهم التي قال الله تقديسه ذكره و كل  
إنسان الزمان طائره في عنقه يعني الولاية فأخذتني الرقة و استولت علي  
الأحزان فقلنا يا ابن رسول الله كرمنا و شرفنا بإشراكك إيانا في بعض  
ما أنت تعلمه من علم قال إن الله تبارك و تعالى أدار في القائم منا ثلاثة  
أدارها في ثلاثة من الرسل قدر مولده تقدير مولد موسى عليه السلام و قدر غيبته  
تقدير غيبة عيسى عليه السلام و قدر إبطاءه تقدير إبطاء نوح عليه السلام و جعل من  
بعد ذلك عمر العبد الصالح أعني الخضر دليلا على عمره فقلت

اكشف لنا يا ابن رسول الله عن وجوه هذه المعاني قال... و أما إبطاء نوح عليه السلام فإنه لما استنزل العقوبة على قومه من السماء بعث الله عز و جل جبرئيل الروح الأمين بسبعة نويات فقال يا نبي الله إن الله تبارك و تعالى يقول لك إن هؤلاء خلافتي و عبادي و لست أبيدهم بصاعقة من صواعقي إلا بعد تأكيد الدعوة و إلزام الحجة فعاود اجتهادك في الدعوة لقومك فإني مثيبك عليه و اغرس هذا النوى فإن لك في نباتها و بلوغها و إدراكها إذا أثمرت الفرج و الخلاص فبشر بذلك من تبعك من المؤمنين فلما نبئت الأشجار و تأزرت و تسوقت و تغصنت و أثمرت و زها الثمر عليها بعد زمن طويل استنجز من الله سبحانه و تعالى العدة فأمره الله تبارك و تعالى أن يغرس من نوى تلك الأشجار و يعاود الصبر و الاجتهاد و يؤكد الحجة على قومه فأخبر بذلك الطوائف التي آمنت به فارتد منهم ثلاث مائة رجل و قالوا لو كان ما يدعيه نوح حقاً لما وقع في وعد ربه خلف ثم إن الله تبارك و تعالى لم يزل يأمره عند كل مرة أن يغرسها تارة بعد أخرى إلى أن غرسها سبع مرات فما زالت تلك الطوائف من المؤمنين ترتد منهم طائفة إلى أن عاد إلى نيف و سبعين رجلاً فأوحى الله عز و جل عند ذلك إليه و قال يا نوح الآن أسفر الصبح عن الليل لعينك حين صرح الحق عن محضه و صفا الأمر للإيمان من الكدر بارتداد كل من كانت طينته خبيثة فلو أني أهلك الكفار و أبقيت

من قد ارتد من الطوائف التي كانت آمنت بك لما كنت صدقت وعدي السابق للمؤمنين الذين أخلصوا التوحيد من قومك و اعتصموا بحبل نبوتك بأن أستخلفهم في الأرض و أمكن لهم دينهم و أبدل خوفهم بالأمن لكي تخلص العبادة لي بذهاب الشك من قلوبهم و كيف يكون الاستخلاف و التمكين و بدل الخوف بالأمن مني لهم مع ما كنت أعلم من ضعف يقين الذين ارتدوا و خبت طينتهم و سوء سرائرهم التي كانت نتائج النفاق و سنوح الضلالة فلو أنهم تسنموا مني من الملك الذي أوتي المؤمنين وقت الاستخلاف إذا أهلك أعداءهم لنشقوا روائح صفاته و لاستحكمت سرائر نفاقهم و تأبد حبال ضلالة قلوبهم و كاشفوا إخوانهم بالعداوة و حاربهم على طلب الرئاسة و التفرد بالأمر و النهي و كيف يكون التمكين في الدين و انتشار الأمر في المؤمنين مع إثارة الفتن و إيقاع الحروب كلاف اصنع الفلك بأعيننا ووحينا قال الصادق عليه السلام و كذلك القائم عجل الله فرجه الشريف تمتد أيام غيبته ليصرح الحق عن محضه و يصفو الإيمان من الكدر بارتداد كل من كانت طينته خبيثة من الشيعة الذين يخشى عليهم النفاق إذا أحسوا بالاستخلاف و التمكين و الأمن المنتشر في عهد القائم عجل الله فرجه الشريف....<sup>١</sup>

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ... خداوند تأخیر در فرج آن حضرت را همانند تأخیر در فرج نوح پیامبر علیه السلام قرار داده است... به راستی هنگامی که نوح، عذاب کفار قومش را از آسمان درخواست نمود، خداوند عزوجل جبرئیل روح الامین را همراه هفت دانه فرستاد و گفت: ای پیامبر خدا! به راستی که خداوند تبارک و تعالی به تو می‌فرماید: این مردم، آفریدگان و بندگان من هستند و من اینها را با صاعقه‌ای از صاعقه‌هایم نابود نمی‌کنم، مگر بعد از تأکید در دعوت به حق و الزام حجت (بیشتر)، از این رو در دعوت قومت به حق دوباره تلاش کن که من بر این تلاش به تو ثواب می‌دهم و این دانه‌ها را بکار؛ چرا که در رویش و رشد و به ثمر نشستن آنها برای تو گشایش و خلاصی است؛ سپس مؤمنینی که از تو پیروی کرده‌اند به این امر مژده ده.

هنگامی که (نوح دانه‌ها را کاشت و آنها سبز شده و) درختان سبز و قوی و تنومند شدند و شاخه دادند و به ثمر نشستند و میوه آنها رسید، پس از این زمان طولانی، نوح از خداوند سبحان و تعالی انجام وعده را خواستار شد، اما خداوند تبارک و تعالی به او فرمان داد: (دوباره) از دانه (ی میوه‌ی) این درختان بکار و به صبر و تلاش بازگرد و حجت را بر قومش مؤکد سازد.

نوح این خبر را به گروهی که ایمان آورده بودند، داد. پس از این خبر

سیصد مرد از مؤمنان از دین برگشتند و کافر شدند و گفتند: اگر آن چه نوح ادعا می‌کند حق بود، در وعده پروردگارش تخلفی واقع نمی‌شد. پس از این خداوند همچنان به نوح فرمان می‌داد که دانه (ی میوه‌ی) درخت جدید را پشت سر هم بکارد تا این که این جریان هفت بار تکرار شد.

در این میان هم پیوسته گروه گروه از مؤمنان از دین باز می‌گشتند تا این که تعداد آنها به هفتاد و اندی رسید.

در این هنگام خداوند عزوجل به نوح وحی کرد و فرمود: ای نوح! اینک صبح روشن برای چشم تو فرا رسیده و از شب جدا گشته، در زمانی که حق محض آشکار شده و با ارتداد هر کسی که سرشتش ناپاک بود، ایمان از کدورتها (ی نفاق) صاف شده است.

پس اگر من (همان زمان که درخواست کردی) کفار را نابود می‌ساختم و کسانی را که (به وسیله این امتحان) مرتد شدند، همراه مؤمنان واقعی باقی می‌گذاشتم، به وعده پیشین خود برای مؤمنین از قوم تو - که خالصانه موحد شده بودند و به ریسمان پیامبری تو چنگ زده بودند - وفا نکرده بودم؛ زیرا به مؤمنین وعده داده بودم آنها را در زمین جانشین کفار کنم و دینشان را (بر جهان) مسلط سازم و ترسشان را به امنیت تبدیل نمایم تا این که با رفتن شک از دل‌های آنها عبادت برای

من خالص شود.

چگونه این وعده عملی می‌شد، با این که از سستی یقین مرتدشدگان و سرشت ناپاک و باطن بد آنان که نتیجه نفاق و آشکار شدن گمراهی آنان بود، آگاه بودم.

(اگر این آزمایش انجام نمی‌شد و منافقان در میان مؤمنان باقی می‌ماندند)، منافقین (به سبب هلاکت کفار توسط من) از سوی من بر سلطنت سوار می‌شدند، گرفتار تاریکی صفات نفاق می‌گشتند و نفاق درونی آنها مستحکم می‌گردید و ریسمانهای گمراهی دلهای آنها همیشگی می‌شد و با برادران مؤمنشان آشکارا دشمنی می‌کردند و برای طلب ریاست و به دست گرفتن اختیار امر و نهی با آنان می‌جنگیدند. با برانگیخته شدن فتنه‌ها و واقع شدن جنگها، چگونه تسلط دین بر زمین و انتشار امر الهی در مؤمنین، امکان پیدا می‌کرد؟! این هرگز شدنی نبود.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: امر قائم (علیه السلام) نیز چنین است؛ آن چنان غیبت آن حضرت امتداد پیدا می‌کند تا این که حق محض آشکار شود و با ارتداد هر کسی از شیعه که سرشتش ناپاک است، ایمان از کدورت نفاق پاک گردد، تا کسانی که در زمان به قدرت رسیدن و تسلط و امنیت فراگیر، ترس از وجود نفاق در آنها هست، در میان

مؤمنين باقى نمانند...

### حديث (٣)

عن أبي عبد الله ع قال سأل نوح ع ربه أن ينزل على قومه العذاب فأوحى الله إليه أن يغرس نواة من النخل فإذا بلغت فأثمرت و أكل منها أهلك قومه و أنزل عليهم العذاب فغرس نوح النواة و أخبر أصحابه بذلك فلما بلغت النخلة و أثمرت و اجتنى نوح منها و أكل و أطعم أصحابه قالوا له يا نبي الله الوعد [الوعد] الذي وعدتنا فدعا نوح ربه و سأل الله الوعد الذي وعده فأوحى إليه أن يعيد الغرس ثانية حتى إذا بلغ النخل و أثمر فأكل منه أنزل عليهم العذاب فأخبر نوح ع أصحابه بذلك فصاروا ثلاث فرق فرقة ارتدت و فرقة نافقت و فرقة ثبتت مع نوح ففعل نوح ذلك حتى إذا بلغت النخلة و أثمرت و أكل منها نوح و أطعم أصحابه قالوا يا نبي الله الوعد [الوعد] الذي وعدتنا فدعا نوح ربه فأوحى إليه أن يغرس غرسه الثالثة فإذا بلغ و أثمر أهلك قومه فأخبر أصحابه فافترقوا ثلاث فرق فرقة ارتدت و فرقة نافقت و فرقة ثبتت معه حتى فعل نوح ذلك عشر مرات و فعل الله ذلك بأصحابه الذين يبقون معه فيفترقون كل فرقة ثلاث فرق على ذلك فلما كان في العاشرة جاء إليه رجل من أصحابه الخاص و المؤمنون فقالوا يا نبي الله فعلت بنا ما وعدت أو لم تفعل فأنت صادق نبي مرسل لا نشك فيك و لو فعلت ذلك بنا قال فعند ذلك من

قولهم أهلكهم الله لقول نوح وأدخل الخاص معه السفينة فنجاهم الله تعالى ونجى نوحا معهم بعد ما صفوا وذهب الكدر منهم.<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود: نوح از پروردگارش درخواست کرد که بر قومش عذاب نازل نماید. پس خداوند به سوی او وحی فرستاد که دانه‌هایی از درخت خرما را بکارد، زمانی که درختان خرما بزرگ شدند و به میوه نشستند و نوح از میوه آنها بخورد، خداوند قومش را هلاک می‌کند و عذاب را بر آنها نازل می‌کند. پس نوح دانه‌ها را کاشت و اصحابش را به این مطلب آگاه ساخت.

زمانی که درختان خرما بزرگ شدند و میوه دادند و نوح از میوه آنها چید و خورد و به اصحابش هم خوراند، اصحاب نوح گفتند: ای پیامبر خدا! وعده‌ای که به ما داده بودی (چه شد؟) نوح پروردگارش را خواند و از او درخواست وفای به وعده نمود. پس خداوند به او وحی نمود که دوباره کشت دانه را ادامه دهد تا این که درختان خرما بزرگ شوند و میوه دهند و از میوه آنها بخورد، پس از این خداوند عذاب را بر کفار نازل می‌کند.

نوح این خبر را به اصحابش داد. (بر اثر این جریان) اصحاب نوح

---

(۱) بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۳۹

سه فرقه شدند: یک فرقه آشکارا از دین برگشتند و یک فرقه ایمانشان را از دست دادند، اما ظاهراً همراه نوح ماندند و یک فرقه با نوح ثابت قدم ماندند.

پس نوح فرمان خدا را انجام داد تا این که درختان خرما بزرگ شدند و میوه دادند و نوح از آنها خورد و به اصحابش هم خوراند.

اصحاب گفتند: ای پیامبر خدا! وعده‌ای که داده بودی (چه شد؟) پس نوح پروردگارش را خواند و خداوند به او وحی فرستاد که برای سومین بار دانه‌های خرما را بکارد زمانی که درختان خرما بزرگ شوند و میوه دهند، قوم نوح را هلاک می‌کند. پس نوح اصحابش را خبردار کرد و اصحاب او (همچون بار گذشته) سه فرقه شدند: یک فرقه آشکارا از دین برگشتند و یک فرقه ایمانشان را از دست دادند اما ظاهراً همراه نوح ماندند و یک فرقه با نوح ثابت قدم ماندند.

(این جریان ادامه داشت) تا این که نوح ده بار این کار را تکرار کرد و خداوند با اصحاب باقی مانده او چنین می‌کرد که فرقه (ی باقی مانده در امتحان بعدی) بر طبق روال قبلی سه فرقه می‌شدند.

پس از بار دهم مردی از اصحاب خاص نوح همراه (سایر) مؤمنین به سوی نوح آمد و گفت: ای پیامبر خدا! آن چه را که به ما وعده دادی، انجام دهی یا ندهی (برای ما فرقی نمی‌کند. ما می‌دانیم) تو راستگو

هستی و پیامبر فرستاده شده هستی، در حقانیت تو شک و تردید نمی‌کنیم، هر چند (همچنان) با ما چنین کنی.  
پس هنگام این سخن آنان، خداوند کفار را به خاطر نفرین نوح نابود ساخت و یاران خاص نوح را پس از صاف شدن آنان و برطرف شدن ناخالصیشان با نوح وارد کشتی نمود و آنان را همراه نوح از غرق نجات داد.

#### حدیث (۴)

و لیغین عنهم تمییزاً لأهل الضلالة حتی یقول الجاهل ما لله فی آل محمد من حاجة.<sup>۱</sup>

و البته و صد البته برای مشخص شدن گمراهان (از مؤمنان حقیقی)، قائم عجل الله فرجه از مردم پنهان خواهد شد، آن چنان (غیبتی طولانی) که جاهل می‌گوید: برای خداوند در آل محمد حاجتی نیست (و خداوند نیازی به ظهور قائم ندارد).

#### حدیث (۵)

عن أبی عبد الله ع أنه دخل علیه بعض أصحابه فقال له جعلت فداک إنی والله أحبك و أحب من یحبک یا سیدی ما أكثر شیعتکم

فقال له اذكرهم فقال كثير فقال تحصيهم فقال هم أكثر من ذلك فقال أبو عبد الله ع أما لو كملت العدة الموصوفة ثلاثمائة وبضعة عشر كان الذي تريدون ولكن شيعتنا من لا يعدو صوته سمعه ولا شحناؤه بدنه ولا يمدح بنا معلنا ولا يخاصم بنا قاليا ولا يجالس لنا عائبا ولا يحدث لنا ثالبا ولا يحب لنا مبغضا ولا يبغض لنا محبا فقلت فكيف أصنع بهذه الشيعة المختلفة الذين يقولون إنهم يتشيعون فقال فيهم التمييز وفيهم التحيص وفيهم التبديل يأتي عليهم سنون تفتنيهم و سيف يقتلهم واختلاف يبدهم إنما شيعتنا من لا يهر هرير الكلب ولا يطمع طمع الغراب ولا يسأل الناس بكفه وإن مات جوعا قلت جعلت فداك فأين أطلب هؤلاء الموصوفين بهذه الصفة....<sup>۱</sup>

یکی از یاران امام صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد و گفت: فدای شما گردم سوگند به خدا واقعا که من شما را دوست دارم و کسی را که شما را دوست بدارد نیز دوست دارم.

ای آقای من! چقدر شیعیان شما فراوان هستند!

حضرت فرمود: آنها را نام ببر.

گفت: (خیلی) فراوان هستند (نمی شود یکی یکی نام برد).

حضرت فرمود: می دانی چند نفر هستند؟

گفت: آنها بیشتر از این هستند که تعدادشان را بدانم.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باش! اگر عده (ی مورد نیاز برای قیام) که به سیصد و خورده ای توصیف شده اند، کامل گردد، آن گاه آن چه شما طالب آن هستید (که فرج و ظهور امر آل محمد است) اتفاق خواهد افتاد.

و لکن (هرگز چنین عده ای کامل نشده اند. زیرا) شیعه ما کسی است که صدایش از گوشش تجاوز نمی کند (و اهل داد و فریاد نیست) دشمنیش از بدنش فراتر نمی رود (و به دیگران ستم نمی کند) و دوستدار ما را دشمن نمی دارد.

به امام گفتم: پس با این کسانی که این صفات را ندارند در حالی که با هم اختلاف (و جنگ و دعوا دارند) و ادعای تشیع هم می کنند، چه کنم؟ حضرت فرمود: در میان اینان (آزمایشاتی رخ می دهد که) خوب و بد از هم جدا می گردد و در میان اینان (ابتلائاتی پیش می آید که) خالص از ناخالص جدا می گردد و در اینها (اتفاقاتی می افتد که) تغییر می کنند و ایمان خود را از دست می دهند. بر آنها سالهای (سختی) می گذرد که آنان را نابود می کند و بر آنها شمشیری (مسلط می گردد که) آنان را می کشد و اختلافاتی (رخ می دهد) که آنان را تکه تکه می کند.

همانا شیعیان ما کسانی هستند که چون سگ زوزه نمی‌کشند و چون کلاغ طمع نمی‌کنند و هر چند از گرسنگی بمیرند، گدایی نمی‌کنند.

گفتم فدای شما کردم شیعیانی که این گونه توصیفشان کردی کجا بیابم و جستجو کنم؟...

حدیث ۶

قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام ألم يكن علي قويا في بدنه قويا في أمر الله فقال له أبو عبد الله عليه السلام بلى . قال فما منعه أن يدفع أو يمتنع قال قد سألت فافهم الجواب منع عليا من ذلك آية من كتاب الله . فقال و أي آية قال فقراً لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً،<sup>۱</sup> إنه كان لله ودائع مؤمنون في أصلاب قوم كافرين و منافقين، فلم يكن علي صلوات الله عليه ليقتل الآباء حتى يخرج الودائع، فلما خرجت ظهر على من ظهر وقتله، وكذلك قائمنا أهل البيت لن يظهر أبداً حتى يخرج ودائع الله فإذا خرجت يظهر على من يظهر فيقتله.<sup>۲</sup>

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: مگر علی علیه السلام از نظر بدنی و از نظر

---

(۱) فتح/۲۵

(۲) بحار الأنوار ۲۹ ۴۲۸

(فرمانبرداری و امتثال) امر خدا قوی نبود؟!

امام: آری.

مرد: پس چه چیزی او را بازداشت از این که از خود دفاع کند و تسلیم منافقان نشود؟!

امام: خوب پرسیدی، پس بفهم.

آیه‌ای از قرآن مانع علی بود که در مقابل منافقین دست به شمشیر ببرد!

مرد: کدام آیه؟

امام: «اگر مؤمنان و کافران جدا بودن، قطعاً کافران را عذاب دردناکی می‌کردیم.» (سوره فتح/ آیه ۲۵)

امام در ادامه فرمود: برای خداوند در نسل کفار و منافقین، امانتهایی است که مؤمن هستند (و هنوز به دنیا نیامدند).

از این رو علی صلوات الله علیه، پدران کافر را نمی‌کشت تا امانتهای خدا از نسل آنها بیرون آیند. اما هنگامی که این امانتها بیرون آمدند (و مؤمنان متولد شدند) حضرت بر کسانی که باید پیروز شوند، پیروز شدند و آنان را کشتند.

قائم ما اهل بیت نیز چنین است.

هرگز و ابد! امام زمان عجل الله فرجه ظهور نمی‌کند، تا این که

امانت‌های خداوند بیرون آیند. پس زمانی که امانت‌ها بیرون آمدند (و مؤمنین تولد یافتند) حضرت بر کسانی که باید (خروج کند، خروج و) ظهور می‌کند و آنان را می‌کشد.

#### حدیث (۷)

أنه سئل أبو عبد الله عليه السلام: ما بال أمير المؤمنين عليه السلام لم يقاتلهم؟ قال: للذي سبق في علم الله أن يكون، وما كان له أن يقاتلهم وليس معه إلا ثلاثة رهط من المؤمنين.<sup>۱</sup>

از امام صادق عليه السلام پرسیده شد که چرا امیرالمؤمنین عليه السلام با غاصبین نجنگید؟

حضرت پاسخ دادند:.... و نمی‌توانست با آنها بجنگد با این که جز سه نفر از مؤمنین کسی با او همراهی نکرد.

#### حدیث (۸)

جندب بن عبد الله قال: دخلت على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام - وقد بويع لعثمان بن عفان - فوجدته مطرقا كئيبا، فقلت له: ما أصابك - جعلت فداك - من قومك؟ فقال: صبر جميل. فقلت: سبحان الله! والله إنك لصبور. قال: فأصنع ما ذا؟ قلت: تقوم في

الناس و تدعوهم إلى نفسك و تخبرهم أنك أولى بالنبي ﷺ و بالفضل و السابقة، و تسألهم النصر على هؤلاء المتظاهرين عليك، فإن أجابك عشرة من مائة شددت بالعشرة على المائة، فإن دانوا لك كان ذلك ما أحببت، و إن أبوا قاتلهم، فإن ظهرت عليهم فهو سلطان الله الذي آتاه نبيه ﷺ و كنت أولى به منهم، و إن قتلت في طلبه قتلت إن شاء الله شهيدا، و كنت أولى بالعذر عند الله، لأنك أحق بميراث رسول الله ﷺ . فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أترأى يا جندب كان يبايعني عشرة من مائة؟ فقلت: أرجو ذلك. فقال: لكنى لا أرجو، و لا من كل مائة اثنان و سأخبرك من أين ذلك، إنما ينظر الناس إلى قريش، و إن قريشا يقول إن آل محمد يرون لهم فضلا على سائر قريش، و إنهم أولياء هذا الأمر دون غيرهم من قريش، و إنهم إن ولوه لم يخرج منهم هذا السلطان إلى أحد أبدا، و متى كان في غيرهم تداولوه بينهم، و لا والله لا تدفع إلينا- هذا السلطان- قريش أبدا طائعين. فقلت له: أ فلا أرجع فأخبر الناس بمقاتلتك هذه، و أدعوهم إلى نصرك؟ فقال: يا جندب! ليس ذا زمان ذاك. قال جندب: فرجعت بعد ذلك إلى العراق، فكنت كلما ذكرت من فضل أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام شيئا زبروني و نهروني حتى رفع ذلك من قولى إلى الوليد بن عقبة، فبعث إلى فحبسنى حتى

کلم فی فخلی سیلی.<sup>۱</sup>

جندب بن عبدالله می‌گوید: در زمانی که با عثمان بیعت شده بود، بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شدم. پس او را سر به زیر افکنده و بسیار دل شکسته یافتم. از حضرت پرسیدم فدای شما گردم آیا ناراحتی شما از (غصب خلافت و) کاری است که قوم شما با شما کردند؟

حضرت فرمود: شکیبایی زیبا (پیشه می‌کنم).  
(با تعجب) گفتم: سبحان الله، سوگند به خدا که شما بسیار شکیبایی!

حضرت فرمود: پس چه بکنم؟!  
گفتم: در میان مردم می‌ایستی و آنها را به سوی خود دعوت می‌کنی و به آنها خبر می‌دهی که تو سزاوارتری به خلافت پیامبر و برترین آنهايي و بهترین سابقه را داری و از آنها می‌خواهی که تو را بر توطئه‌گران علیه خود یاری کنند. پس اگر ده نفر از صد نفر پاسخ مثبت به تو بدهند، با همین ده نفر بر صد نفر سخت می‌گیری، اگر تسلیم شدند که همانی است که دوست داری و اگر امتناع کردند با آنها می‌جنگی. پس اگر بر آنها پیروز شدی، این همان سلطنتی است که

خداوند به پیامبر داده و تو به آن سزاوارتری و اگر در طلب آن کشته شدی ان شاء الله شهید هستی و نزد خداوند معذورتری؛ زیرا تو به میراث پیامبر خدا سزاوارتری.

امیرالمؤمنین فرمود: ای جنذب! آیا می‌پنداری که از صد نفر ده نفر با من بیعت می‌کنند؟

پاسخ دادم: به این امیدوارم.

فرمود: لکن من امید ندارم، حتی امید ندارم از صد نفر دو نفر بیعت کنند.

دلیل این را هم به تو خبر می‌دهم. چشم همه مردم به قریش است و قریش هم اعتقاد دارند که آل محمد بر سایر قریش برتری دارند و از قریش، اینان تنها اولیای (حقیقی) امر خلافت هستند. با توجه به این مطالب اگر آل محمد متولی خلافت شوند، این سلطنت هرگز از میانشان خارج نخواهد شد و به هیچ کس دیگر نمی‌رسد.

اما اگر سلطنت در غیر آل محمد باشد، میان خود دست به دست خواهند کرد.

نه به خدا سوگند قریش به میل و رغبت خود هرگز این سلطنت را به ما نخواهند داد.

به حضرت عرض کردم: آیا به میان مردم باز نگردم که این سخن شما

را به آنها بگویم و آنها را به یاری شما دعوت کنم؟

فرمود: ای جندب! این زمان آن زمان (ی که چنین کنی) نیست.

جندب گفت: پس بعد از این به عراق بازگشتم. پس پیوسته چنین بود که هر گاه چیزی از برتری امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گفتم، مردم مرا از این کار منع می‌کردند و از خود می‌رانند تا این که این خبر به ولید بن عقبه رسانده شد، پس او به دنبال من فرستاد و مرا زندانی کرد تا این که با شفاعت دیگران آزاد شدم.

(حدیث ۹)

عن الهیثم بن عبد الله الرمانی قال: سألت الرضا علیه السلام فقلت له: یا ابن رسول الله! أخبرنی عن علی علیه السلام لم لم یجاهد أعداءه خمساً وعشرين سنة بعد رسول الله ثم جاهد فی أيام ولايته؟ فقال: لأنه اقتدی برسول الله صلی الله علیه وآله فی تركه جهاد المشركين بمكة بعد النبوة ثلاث عشرة سنة وبالمدينة تسعة عشر شهراً وذلك لقلّة أعوانه علیهم، وكذلك علی علیه السلام ترك مجاهدة أعدائه لقلّة أعوانه علیهم، فلما لم تبطل نبوة رسول الله صلی الله علیه وآله مع تركه الجهاد ثلاث عشرة سنة وتسعة عشر شهراً، كذلك لم تبطل إمامة علی علیه السلام مع تركه الجهاد خمساً وعشرين سنة، إذا

كانت العلة المانعة لهما من الجهاد واحدة.<sup>۱</sup>

هیثم بن عبدالله می‌گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: ای فرزند پیامبر خدا! به من از امیرالمؤمنین خبر ده که چرا در بیست و پنج سال پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمنانش جهاد نکرد. سپس در دوران ولایت و حکومتش با آنها جهاد کرد؟

حضرت فرمود: در ترک جهاد به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کرده که در مکه سیزده سال و در مدینه نیز نوزده ماه، جهاد با مشرکین را ترک کرد و این به دلیل اندکی یاوران آن حضرت برای مقابله با آنها بود.

همچنین ترک جهاد علی علیه السلام با دشمنانش، به خاطر اندکی یارانش برای مقابله با آنها بود.

پس همچنان که نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله با ترک جهاد در سیزده سال مکه و نوزده ماه مدینه، باطل نگردید، امامت علی علیه السلام نیز با ترک جهاد در بیست و پنج سال، باطل نمی‌گردد. زیرا یک علت مانع جهاد آن دو بود.

حدیث (۱۰)

فلما أن كان الليل حمل علي عليه السلام فاطمة عليها السلام على حمار و أخذ بيدي ابنيه الحسن و الحسين عليهما السلام فلم يدع أحدا من أهل بدر من المهاجرين و لا من الأنصار إلا أتاه في منزله فذكرهم حقه و دعاهم إلى نصرته فما استجاب له منهم إلا أربعة و أربعون رجلا فأمرهم أن يصبخوا بكرة محلقين رؤوسهم معهم سلاحهم ليبايعوا على الموت فأصبحوا فلم يواف منهم أحد إلا أربعة فقلت لسلمان من الأربعة فقال أنا و أبوذر و المقداد و الزبير بن العوام ثم أتاهم علي ع من الليلة المقبلة فناشدهم فقالوا نصبحك بكرة فما منهم أحد أتاه غيرنا ثم أتاهم الليلة الثالثة فما أتاه غيرنا...<sup>۱</sup>

چون شب گردید امیرالمؤمنین عليه السلام، فاطمه زهرا عليها السلام را سوار بر الاغی کرد و دست دو پسرش حسن و حسین عليهما السلام را گرفت و به در خانه تمامی اهل بدر (کسانی که در جنگ بدر شرکت داشتند) از مهاجرین و انصار رفت.

به تک تک آنها حق (غصب شده) خودش را یادآوری کرد و آنها را به یاری فراخواند.

اما از میان همه این افراد، جز چهل و چهار نفر کسی پاسخ مثبت

---

(۱) کتاب سلیم ج ۲ ص ۵۸۰، بحار الانوار ج ۲۲ ص ۳۲۹

نداد.

حضرت به این افراد دستور فرمود: فردا سر تراشیده و مسلح بیایید تا با من بر مرگ بیعت کنید (یعنی پیمان ببندید که تا پای جان از من حمایت کنید).

اما صبح که شد جز چهار نفر، سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر کسی وفا نکرد.

امیرالمؤمنین شب بعد هم سراغ آنان رفت و آنان را به خدا سوگند دارد و آنان وعده دادند صبح زود خواهند آمد. اما جز همان چهار نفر کسی نیامد.

شب سوم نیز همین جریان تکرار شد.

اینجا بود که امیرالمؤمنین از یاری مهاجرین و انصار ناامید گردید و در خانه نشست و....

حدیث (۱۱)

فلما كان الليل حمل علي عليه السلام فاطمة عليها السلام علي حمار و أخذ بيدي ابنه الحسن و الحسين عليهما السلام فلم يدع أحدا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله إلا أتاه في منزله فناشدهم الله حقه و دعاهم إلى نصرته فما استجاب

---

(۱) در یاری زبیر اختلاف است. اما این اختلاف ارتباطی با موضوع نوشتار ندارد.

منهم رجل غیرنا الأربعة فإننا حلقنا رءوسنا و بذلنا له نصرتنا و كان الزبير أشدنا بصيرة في نصرته.<sup>۱</sup>

چون شب شد امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام را سوار بر الاغ کرده و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته (و به در خانه اصحاب رفت) هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را فروگذار نکرد، مگر این که در خانه اش رفته و او را در مورد حق خودش به خدا سوگند داد و به یاری خود فرا خواند.

اما غیر از چهار نفر هیچ کس پاسخ نداد.

حدیث (۱۲)

فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله مال الناس إلى أبي بكر فبايعوه و أنا مشغول برسول الله صلی الله علیه و آله بغسله و دفنه ثم شغلت بالقرآن فأليت على نفسي أن لا أرتدي إلا للصلاة حتى أجمعه في كتاب ففعلت ثم حملت فاطمة و أخذت بيد ابني الحسن والحسين فلم أدع أحدا من أهل بدر و أهل السابقة من المهاجرين و الأنصار إلا ناشدتهم الله في حقي و دعوتهم إلى نصرتي فلم يستجب لي من جميع الناس إلا أربعة رهط سلمان و أبو ذر و المقداد و الزبير و لم يكن معي أحد من أهل بيتي

أصول به ولا أقوى به أما حمزة فقتل يوم أحد وأما جعفر فقتل يوم موتة و بقيت بين جلفين جافيين ذليلين حقيرين عاجزين العباس و عقيل و كانا قريبي العهد بكفر... ولو كنت وجدت يوم بويع أخوتيم [تتمة] أربعين رجلا مطيعين لي لجاهدتهم وأما يوم بويع عمرو عثمان فلا لأنى قد كنت بايعت و مثلي لا ينكث بيعته ... أما و الذي فلق الحبة و برأ النسمة إني لو وجدت يوم بويع أخوتيم الذي عيرتني بدخولي في بيعته أربعين رجلا كلهم على مثل بصيرة الأربعة الذين قد وجدت لما كففت يدي و لناهضت القوم و لكن لم أجد خامسا فأمسكت قال الأشعث فمن الأربعة يا أمير المؤمنين قال عليه السلام سلمان و أبو ذر و المقداد و الزبير بن صفية قبل نكته بيعتي فإنه بايعني مرتين أما بيعته الأولى التي وفى بها فإنه لما بويع أبو بكر أتاني أربعون رجلا من المهاجرين و الأنصار فبايعوني [و فيهم الزبير] فأمرتهم أن يصبحوا عند بابي محلقين رءوسهم عليهم السلاح فما وفى لي و لا صدقني منهم أحد غير أربعة سلمان و أبو [أبي] ذر و المقداد و الزبير... و الذي فلق الحبة و برأ النسمة لو أن أولئك الأربعين الذين بايعوا وفوا لي و أصبحوا على بابي محلقين رءوسهم قبل أن تجب لعتيق في عنقي بيعته لناهضته و حاكمته إلى الله عز و جل و لو وجدت قبل بيعة عثمان أعوانا لناهضتهم و حاكمتهم إلى الله فإن ابن عوف جعلها لعثمان و اشترط عليه فيما بينه و بينه أن يردها

علیه عند موته و أما بعد بیعتی ایاهم فلیس إلی مجاهدتهم سبیل<sup>۱</sup>.  
وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفت مردم به ابوبکر تمایل نشان دادند و با او بیعت کردند در حالی که من مشغول غسل و دفن آن حضرت بودم. سپس به قرآن مشغول شدم و با خود قسم یاد کردم که عبا بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا آنکه همه قرآن را در یک کتاب جمع کنم، و این کار را انجام دادم.

سپس فاطمه علیها السلام را سوار کردم و دست دو پسر حسن و حسین علیهما السلام را گرفتم، و احدی از اهل بدر و سابقه داران از مهاجرین و انصار را فراموش نکردم مگر آنکه آنان را در باره حق خود قسم دادم و به یاری خویش دعوت نمودم؛ ولی از همه مردم جز چهار نفر - که سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بودند - ندای مرا اجابت نکردند. همراه من کسی از اهل بیت نبود که با کمک او بجنگم و قوت بگیرم. حمزه در روز احد و جعفر در روز موته کشته شده بودند. من بین دو نفر احمق بد خلق ذلیل حقیر عاجز یعنی عباس و عقیل ماندم که این دو با کفر فاصله کمی داشتند.... من اگر در روزی که با ابو بکر بیعت شد چهل نفر که مطیع من باشند، می یافتم، با آنان به جهاد بر می خاستم؛ ولی روزی که

با عمر و عثمان بیعت شد چنین نمی‌کردم، زیرا من بیعت کرده بودم و مثل من بیعتش را نمی‌شکنند.

وای بر تو ای پسر قیس! مرا چگونه دیدی هنگامی که عثمان کشته شد و من یارانی یافتم؟ آیا پراکندگی یا تأخیر یا ترس یا تقصیری در جنگ روز بصره از من دیدی، در حالی که آنان اطراف شترشان بودند؟ ملعون است کسی که با او بوده، ملعون است کسی که در اطراف آن شتر کشته شده، ملعون است کسی که بعد از آن بدون توبه و استغفار بازگشته است. آنان یاران مرا کشتند و بیعت مرا شکستند و عامل مرا قطعه قطعه کردند و بر من ظلم نمودند. من با دوازده هزار نفر به سوی آنان رفتم در حالی که آنان بیش از صد و بیست هزار نفر بودند. خداوند مرا بر آنان پیروز نمود و آنان را به دست ما کشت و سینه مؤمنین را شفا بخشید.

ای پسر قیس! جنگ ما را در روز صفین چگونه دیدی که خداوند پنجاه هزار نفر از آنان را در يك واقعه به آتش فرستاد؟

و ما را چگونه دیدی در روز نهروان، که با مارقین برخورد کردیم؟ در حالی که آنان دین کسانی را داشتند که سعیشان در زندگی دنیا به گمراهی کشیده شده و گمان می‌کردند کار نیکی انجام می‌دهند. خداوند آنان را هم به دست ما در يك واقعه به آتش فرستاد، بطوری که

ده نفر از آنان باقی نماند و از مؤمنین ده نفر را هم نکشتند.

وای بر تو ای پسر قیس! هیچ دیدی که پرچمی یا علمی بدست من بازگردد؟ مرا ملامت می‌کنی ای پسر قیس! در حالی که من همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در همه وقایع و جنگهایش بودم و در مشکلات پیشاپیش آن حضرت می‌رفتم. نه فرار می‌کردم و نه جای خود را ترک می‌نمودم و نه عجز نشان می‌دادم و نه جایگاه خود را خالی می‌گذاردم و نه پشت به دشمن می‌کردم، چرا که برای پیامبر و وصی او سزاوار نیست که وقتی لباس جنگ پوشید و قصد دشمنش را نمود برگردد یا منصرف شود تا آنکه کشته شود یا خدا برایش فتح کند.

ای پسر قیس! هیچ درباره من فرار یا عقب‌نشینی شنیده‌ای؟ ای پسر قیس! قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید، اگر روزی که با ابو بکر بیعت شد - که مرا به داخل شدن در بیعت او ملامت کردی - چهل نفر می‌یافتم که بصیرتشان مثل آن چهار نفر که یافتم بود، خودداری نمی‌کردم و با آنان می‌جنگیدم، ولی نفر پنجمی نیافتم و دست نگه داشتم.

اشعث پرسید: یا امیر المؤمنین! آن چهار نفر کیانند؟ فرمود: سلمان و ابو ذر و مقداد و زبیر بن صفیه قبل از آنکه بیعت مرا بشکنند! چرا که او دو بار با من بیعت کرد: بیعت اول او که بدان وفا کرد زمانی بود که با

ابوبکر بیعت شد و چهل نفر از مهاجرین و انصار نزد من آمدند و با من بیعت کردند که زیر هم در میان آنان بود. من به آنها دستور دادم که صبح در حالی که سرها را تراشیده‌اند و اسلحه همراه دارند بر در خانه من حاضر باشند.

ولی کسی جز چهار نفر به گفته خود وفا نکرد و به من راست نگفت: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر.

بیعت دیگر زبیر با من هنگامی بود که او و رفیقش طلحه بعد از قتل عثمان نزد من آمدند و با اختیار خود و بدون اجبار با من بیعت کردند. سپس از دین خود برگشتند در حالی که مرتد و بیعت شکن و زورگو و معاند و زیانکار بودند. خداوند هم آنان را کشته، به آتش فرستاد.

و اما آن سه نفر: سلمان و ابوذر و مقداد، بر دین محمد صلی الله علیه و آله و بر دین ابراهیم ثابت ماندند تا به محضر خداوند ملحق شدند. خدا آنان را رحمت کند!

ای پسر قیس! قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید، اگر آن چهل نفری که بیعت کردند به من وفادار بودند و صبح هنگام بر در خانه من با سرهای تراشیده حاضر می شدند قبل از آنکه بیعت ابوبکر بر گردن من ملزم شود علیه او قیام می کردم و او را به درگاه الهی به محاکمه می کشیدم و اگر قبل از بیعت عثمان یارانی می یافتم علیه

آنان قیام می‌کردم و آنان را هم به درگاه الهی به محاکمه می‌کشیدم. ابن عوف خلافت را برای عثمان قرار داد و در بین خود شرط کردند که هنگام مرگش به او برگرداند. و اما بعد از بیعت من با اینان دیگر راهی برای جهاد با آنها وجود نداشت.<sup>۱</sup>

### حدیث (۱۳)

عن عبد الله بن الزبير قال: سمعت علي بن الحسين عليه السلام يقول: «ما بمكة ولا بالمدينة عشرون رجلا يحبنا».<sup>۲</sup>

عبدالله بن زبیر می‌گوید: از امام سجاد عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: نه در مکه و نه در مدینه بیست نفر مرد که ما را دوست داشته باشند، وجود ندارد.

### حدیث (۱۴)

روی أبو عمرو النهدي قال: سمعت علي بن الحسين عليه السلام يقول: ما بمكة والمدينة عشرون رجلا يحبنا!<sup>۳</sup>

ابوعمر نه‌دی می‌گوید: از امام سجاد عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: نه در مکه و نه در مدینه بیست نفر مرد که ما را دوست داشته باشند، وجود

---

(۱) أسرار آل محمد عليه السلام ص ۳۱۹ و ۳۲۱

(۲) الغارات ج ۲ ص ۳۹۳ و ۵۷۳

(۳) بحار الانوار ج ۳۴ ص ۲۹۷

ندارد.

### حدیث (۱۵)

عن مأمون الرقی قال: كنت عند سيدي الصادق عليه السلام إذ دخل سهل بن حسن الخراساني فسلم عليه ثم جلس فقال له يا ابن رسول الله لكم الرأفة والرحمة وأنتم أهل بيت الإمامة ما الذي يمنعك أن يكون لك حق تقعد عنه وأنت تجد من شيعتك مائة ألف يضربون بين يديك بالسيف فقال له عليه السلام اجلس يا خراساني رعى الله حقك ثم قال يا حنفية اسجري التنور فسجرت حتى صار كالجمرة و ابيض علوه ثم قال يا خراساني قم فاجلس في التنور فقال الخراساني يا سيدي يا ابن رسول الله لا تعذبني بالنار أقالك الله قال قد أفلتت فبينما نحن كذلك إذ أقبل هارون المكي ونعله في سبابته فقال السلام عليك يا ابن رسول الله فقال له الصادق عليه السلام ألق النعل من يدك و اجلس في التنور قال فألقى النعل من سبابته ثم جلس في التنور و أقبل الإمام يحدث الخراساني حديث خراسان حتى كأنه شاهد لها ثم قال قم يا خراساني وانظر ما في التنور قال فقممت إليه فرأيتُه متربعا فخرج إلينا وسلم علينا فقال له الإمام عليه السلام كم تجد بخراسان مثل هذا فقلت والله ولا واحدا فقال عليه السلام لا والله ولا واحدا أما إنا لا نخرج في زمان لا نجد فيه خمسة

معاضدین لنا نحن أعلم بالوقت.<sup>۱</sup>

مأمون رقی می‌گوید: نزد آقایم امام صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد. پس بر آن حضرت سلام گفته و سپس نشست و گفت:

ای پسر رسول خدا! رأفت و رحمت از آن شما است و شما اهل بیت امامت هستید.

با این که حق خلافت از آن توست، از گرفتن آن (صرف نظر کرده و) نشسته‌ای، چه چیزی تو را (از قیام) باز می‌دارد؟ در حالی که از شیعیان صد هزار جنگجو دارید که پیش روی شما شمشیر می‌زنند؟ حضرت به او فرمود: بنشین ای خراسانی! خداوند حق تو را پاس بدارد!

سپس (رو به کنیزی کردند و فرمود) ای حنفیه! تنور را شعله‌ور ساز. آن کنیز هم تنور را آتش انداخت و شعله‌ور ساخت آن چنان که همچون ذغالی گداخته شد و بالای آن از شدت حرارت به سفیدی می‌زد. سپس (رو به خراسانی کرده و) فرمود: ای خراسانی! بلند شو و در تنور بنشین.

خراسانی (به شدت وحشت زده شد و) گفت: ای آقای من! ای پسر رسول خدا! مرا به آتش معذب نساز، از من بگذر خدا از تو بگذرد. حضرت فرمود: از تو گذشتم.

در این وضعیت ناگهان هارون مکی در حالی که کفشش را به انگشت سبابه گرفته بود (به ما) رو آورد. (رو به امام کرد و) گفت: سلام بر پسر رسول خدا.

امام صادق علیه السلام (پاسخ سلام او را گفته و سپس) به او فرمود: کفشت را از دستت بینداز و در تنور بنشین.

او (هم بدون چون و چرا) کفشش را از دست انداخته و سپس در تنور نشست.

و امام هم رو به خراسانی کرده و با او درباره خراسان سخن می گفت آن چنان که گویا خود حضرت در خراسان بوده است.

سپس فرمود: ای خراسانی! بلند شو و نگاهی در تنور بینداز.

من هم (به همراه سهل خراسانی) بلند شدم و به سوی تنور رفتم. پس دیدم هارون مکی در تنور چهارزانو نشسته است. پس از آن از تنور خارج شد و طرف ما آمد و بر ما سلام گفت.

امام رو به خراسانی کرده و پرسید: در خراسان چند نفر مثل هارون مکی می یابی؟

پاسخ داد: سوگند به خدا که حتی یک نفر هم نیست.  
حضرت (هم تکرار کرد) نه به خدا سوگند حتی یک نفر هم نیست.  
آگاه باش به راستی که ما در زمانی که پنج نفر یاور نداریم، خروج نمی‌کنیم. ما به وقت ظهور داناتر هستیم.  
حدیث (۱۶)

عن سدير الصيرفي قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له و  
الله ما يسعك القعود فقال و لم يا سدير قلت لكثرة مواليك و شيعتك و  
أنصارك و الله لو كان لأمير المؤمنين عليه السلام ما لك من الشيعة و الأنصار و  
الموالى ما طمع فيه تيم و لا عدى فقال يا سدير و كم عسى أن يكونوا  
قلت مائة ألف قال مائة ألف قلت نعم و مائتى ألف قال مائتى ألف قلت  
نعم و نصف الدنيا قال فسكت عنى ثم قال يخف عليك أن تبلغ معنا  
إلى ينبع قلت نعم فأمر بحمار و بغل أن يسرجا فبادرت فركبت الحمار  
فقال يا سدير أ ترى أن تؤثرنى بالحمار قلت البغل أزين و أنبل قال الحمار  
أرفق بى فنزلت فركب الحمار و ركبت البغل فمضينا فحانت الصلاة  
فقال يا سدير انزل بنا نصل ثم قال هذه أرض سبخة لا تجوز الصلاة  
فيها فسرنا حتى صرنا إلى أرض حمراء و نظر إلى غلام يرعى جداء  
فقال و الله يا سدير لو كان لى شيعة بعدد هذه الجداء ما وسعنى القعود  
و نزلنا و صلينا فلما فرغنا من الصلاة عطفت على الجداء فعددتها فإذا

هی سبعة عشر<sup>۱</sup>.

سدیر می‌گوید بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. سپس به آن حضرت گفتم: سوگند به خدا که (دیگر باید قیام کنی و) نشستن برای شما جایز نیست.

حضرت پرسید: برای چه ای سدیر؟

پاسخ دادم: به خاطر فراوانی دوستداران و شیعیان و یاران. سوگند به خدا! اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به مقدار شما شیعه و یار و دوستدار می‌داشت، (هرگز پس از پیامبر صلی الله علیه و آله) تیم و عدی (ابوبکر و عمر) در غصب خلافت طمع نمی‌کردند.

حضرت پرسید: امید است که شیعیان چند نفر باشند؟

پاسخ دادم: صد هزار نفر.

فرمود: صد هزار نفر؟!

گفتم: آری و (شاید بیشتر) دویست هزار نفر.

حضرت فرمود: دویست هزار نفر؟!

گفتم آری و (شاید بیشتر) نصف دنیا.

پس از این حضرت از ادامه صحبت با من سکوت کرد. سپس

فرمود: بر تو آسان است که با من تا ینبع بیایی؟  
گفتم: آری.

پس دستور داد الاغی و قاطری زین شود. (وقتی مرکب حاضر شد)  
من زودتر رفتم و سوار الاغ شدم.  
حضرت فرمود: ای سدیر! آیا به نظر تو (لازم است به خاطر من) تو  
سوار بر الاغ شوی؟

پاسخ دادم: قاطر (برای شخصیت شما) زیباتر و سنگین تر است.  
حضرت فرمود: الاغ برای من مناسب تر است.  
پس از الاغ پیاده شدم و حضرت سوار آن شد و من سوار بر قاطر  
شدم.

پس رفتیم تا این که زمان نماز فرا رسید. حضرت فرمود: ای سدیر!  
فرو بیا تا نماز بخوانیم. (نگاهی به زمین انداخت و) سپس فرمود: این  
زمین شوره زار است. نماز در آن جایز نیست. پس رفتیم تا این که به  
زمین سرخ رنگی رسیدم. (در آن جا غلامی بود که بزغاله می چراند.)  
نگاهی به غلامی که بزغاله می چراند، انداخت و سپس فرمود:  
سوگند به خدا! ای سدیر! اگر شیعیان من به تعداد این بزغاله ها بود،  
نشستن برای من جایز نبود (و قیام می کردم) و پس از این سخن امام  
فرود آمدیم و نماز خواندیم.

هنگامی که از نماز فارغ شدیم، به طرف بزغاله‌ها برگشتیم و آنها را شمردم، دیدم که آنها ۱۷ رأس هستند.

حدیث (۱۷)

عن الفضل بن قیس عن أبی عبد الله عليه السلام قال کم شیعتنا بالكوفة قال قلت خمسون ألفا قال فما زال يقول حتی قال أترجو أن یكونوا عشرين ثم قال عليه السلام والله لوددت أن یكون بالكوفة خمسة و عشرون رجلا یعرفون أمرنا الذی نحن علیه ولا یقولون علینا إلا بالحق.<sup>۱</sup>

مفضل بن قیس می‌گوید: امام صادق عليه السلام از من پرسید: شیعیان در کوفه چند نفرند؟

پاسخ دادم: پنجاه هزار نفر.

پیوسته حضرت این پرسش را (تکرار) می‌کرد (و من همان پاسخ را می‌دادم)، تا این که خود حضرت فرمود: آیا امید داری که شیعیان کوفه بیست نفر باشند؟! سپس (در ادامه) فرمود: سوگند به خدا! به راستی که آرزویم این بود که در کوفه بیست و پنج نفر باشند که امر ما را که بر آن هستیم، بشناسد و بر ما جز حق نگوید.

حدیث (۱۸)

عن عبد العظيم الحسني قال قلت لمحمد بن علي بن موسى عليه السلام ...  
يجتمع إليه من أصحابه عدد أهل بدر ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا من  
أقاصي الأرض و ذلك قول الله عز و جل أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ  
جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فإذا اجتمعت له هذه العدة من أهل  
الأرض أظهر أمره فإذا أكمل له العقد و هو عشرة آلاف رجل خرج بإذن  
الله. ٢

یاران قائم عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ به تعداد اهل بدر یعنی سیصد و سیزده مرد از نقاط  
دور زمین به سوی او (حرکت کرده و) نزد او جمع می شوند و این  
مصدق سخن خداوند عزوجل است که «هر کجا که باشید، خداوند  
همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد در حقیقت، خدا بر همه چیز  
تواناست» (بقره ۱۴۸) پس آن زمان که این عده از اهل زمین برای (یاری)  
حضرت جمع شدند، امر خودش را آشکار خواهد ساخت. پس  
هنگامی که عقد و آن ده هزار مرد است - تکمیل شد، به اذن خداوند  
خروج خواهد کرد.

حدیث (۱۹)

---

(۱) بقره/۱۴۸

(۲) بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۵۷

عن أبي بصير قال: سأل رجل من أهل الكوفة أبا عبد الله عليه السلام كم يخرج مع القائم عليه السلام فإنهم يقولون إنه يخرج معه مثل عدة أهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا قال وما يخرج إلا في أولى قوة وما تكون أولو القوة أقل من عشرة آلاف<sup>۱</sup>.

ابوبصیر گفت: مردی از اهل کوفه از امام صادق عليه السلام پرسید: چند نفر با قائم عليه السلام خروج می‌کنند؟ مردم می‌گویند: حضرت خروج می‌کند در حالی که به تعداد اهل بدر یعنی سیصد و سیزده مرد همراه او هستند.

حضرت فرمود: قائم عليه السلام خروج نمی‌کند مگر در اولی قوة (جمعی قدرتمند) و اولی قوة کمتر از ده هزار نفر نمی‌باشد.

حدیث (۲۰)

عن يعقوب بن السراج قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام متى فرج شيعتكم قال إذا اختلف ولد العباس ووهى سلطانهم وطمع فيهم من لم يكن يطمع و خلعت العرب أعتتها و رفع كل ذى صيصية صيصيته<sup>۲</sup>.

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۲۳

(۲) کافی ج ۸ ص ۲۲۵

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: فرج شیعیان شما چه زمانی خواهد بود؟  
فرمود: هنگامی که فرزندان عباس با یکدیگر اختلاف کنند و سیطره  
و قدرتشان متزلزل شود و کسانی به آنها طمع کنند که تا کنون طمع  
نمی‌کردند و عرب عنان خود را آزاد کند (و از سیطره دیگران بیرون آید)  
و هر صاحب شاخ (قدرتی)، شاخش را بلند کند (و قدرتش را نشان  
دهد).

#### حدیث (۲۱)

قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إذا ظهرت بيعة الصبى قام كل ذى  
صيصية بصيصيته.<sup>۱</sup>

امام باقر علیه السلام درباره دوران غیبت می‌فرماید: هنگامی که بیعت با  
پسر بچه<sup>۲</sup> آشکار شود هر صاحب شاخ (و قدرتی) شاخش را بلند  
می‌کند.

#### حدیث (۲۲)

---

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۲۴

(۲) ممکن است مقصود از بچه، افرادی باشند که خرد آنان آن چنان اندک است،  
که آنان را شبیه کودکان کرده است. در هر صورت چه مقصود از بچه، خردسال  
باشد و چه خُرد خُرد، وقتی با چنین افرادی بیعت شود، بقیه مدعیان هم بیل  
به کمرشان نخورده است، لذا زمینه ظهور آنان مساعدتر می‌گردد.

عن أبی جعفر علیه السلام، قال: صاحب هذا الأمر أصغرنا سناً، وأخملنا شخصاً. قلت: متى يكون؟ قال: إذا سارت الركبان ببيعة الغلام، فعند ذلك يرفع كل ذي صيصية لواء.<sup>۱</sup>

امام باقر علیه السلام می فرماید: صاحب این امر (در هنگام امامت) از همه ما کوچکتر و گمنامتر است.

پرسیدم: ظهور چه زمانی خواهد بود؟

فرمود: هنگامی که سواران همراه بیعت پسر (جوان) حرکت کنند، پس در این هنگام، هر صاحب شاخ (و قدرتی) پرچمی را بلند خواهد کرد.

### حدیث (۲۳)

عن أبی عبد الله علیه السلام أنه قال: ما يكون هذا الأمر حتى لا يبقى صنف من الناس إلا وقد ولوا على الناس حتى لا يقول قائل إنا لو ولينا لعدلنا ثم يقوم القائم بالحق والعدل.<sup>۲</sup>

ظهور اتفاق نمی افتد تا این که هیچ صنفی از مردم باقی نماند مگر این (قدرت را به دست آورد) و بر مردم ولایت (و حکومت) پیدا کنند.

(۱) بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۸

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۴۴

(این فرصت حکومت پیدا کردن برای این است که پس از ظهور) هیچ مدعی نتواند ادعا کند اگر ما هم ولایت پیدا می‌کردیم، قطعاً عدالت می‌کردیم. (پس از این که مدعیان عدالت، همگی حکومت پیدا کردند و شکست خوردند) قائم به حق و عدل قیام خواهد کرد.

حدیث (۲۴)

إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرَ الدَّوَلِ وَلَمْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتِ لِهْم دَوْلَةٍ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا لَنَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا لَوْ مَلَكْنَا سَرْنَا مِثْلَ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ<sup>۱</sup>.

حقیقتاً دولت ما آخرین دولتها خواهد بود (و همه دولتها پیش از ظهور به قدرت می‌رسند) هیچ خاندانی که برای آنها حکومتی است (و مدعی هستند) باقی نمی‌مانند، مگر این که پیش از ما زمام قدرت را به دست می‌گیرند. برای این که زمانی روش (حکومت موفق) ما را دیدند، نگویند اگر ما هم قدرت را به دست می‌گرفتیم، به روش اینان حکومت می‌کردیم و این است مقصود واقعی گفته خداوند که عاقبت برای متقین است.

حدیث (۲۵)

روى أن أمير المؤمنين عليه السلام كان جالسا فى بعض مجالسه بعد رجوعه عن النهروان فجرى الكلام حتى قيل: لم لا حاربت أبا بكر و عمر كما حاربت طلحة و الزبير و معاوية؟ فقال عليه السلام: إني كنت لم أزل مظلوما مستأثرا على حقى، فقام إليه أشعث بن قيس فقال: يا أمير المؤمنين! لم لم تضرب بسيفك و تطلب بحقك؟ فقال: يا أشعث! قد قلت قولاً فاسمع الجواب و عه و استشعر الحجة، إن لى أسوة بستة من الأنبياء صلوات الله عليهم أجمعين: أولهم: نوح عليه السلام حيث قال: **أَتَى مَعْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ**<sup>١</sup>، فإن قال قائل: إنه قال لغير خوف فقد كفر، و إلا فالوصى أعذر.

و ثانيهم: لوط عليه السلام حيث قال: **لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ**<sup>٢</sup>. فإن قال قائل: إنه قال هذا لغير خوف فقد كفر، و إلا فالوصى أعذر. و ثالثهم: إبراهيم خليل الله حيث قال: **وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**<sup>٣</sup>. فإن قال قائل: إنه قال هذا لغير خوف فقد كفر، و إلا فالوصى أعذر.

(١) قمر/١٠

(٢) هود/٨٠

(٣) مريم/٤٨

و رابعهم: موسی علیه السلام حیث قال: فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ<sup>۱</sup>. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّهُ قَالَ هَذَا لَغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ، وَإِلَّا فَالْوَصَى أَعَذَرَ.  
و خامسهم: أخوه هارون علیه السلام حیث قال: ابْنُ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَصْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي<sup>۲</sup>. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّهُ قَالَ هَذَا لَغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ، وَإِلَّا فَالْوَصَى أَعَذَرَ.

و سادسهم: أخى محمد سید البشر صلی الله علیه و آله حیث ذهب إلى الغار ونومنى على فراشه، فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّهُ ذهب إلى الغار لغير خوف فقد كفر، و إلا فالوصى أعذر.

فقام إليه الناس بأجمعهم فقالوا: يا أمير المؤمنين! قد علمنا أن القول قولك ونحن المذنبون التائبون، وقد عذرک الله!<sup>۳</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از بازگشت از نهر روان در برخی از جلسات نشسته بودند. پس، (در موضوعات مختلف) سخن گفته شد، تا این که از حضرت پرسیده شد: چرا با ابوبکر و عمر جنگ نکردی همچنان که با طلحه و زبیر و معاویه جنگیدی؟

حضرت فرمود: به راستی که من پیوسته ستم دیده بودم، حق مرا

---

(۱) شعراء/۲۱

(۲) اعراف/۱۵۰

(۳) بحار الانوار ج ۲۹ ص ۴۱۷

(دیگران چاپیده و) غصب کرده بودند.

اشعث رو به آن حضرت ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! چرا با شمشیرت نجنگیدی و حقت را نطلبیدی؟

حضرت فرمود: ای اشعث! کلامی گفתי، پس پاسخ را بشنو و آن را فراگیر و به خوبی دلیل آن را درک کن.

به راستی که (عذر و حجت) برای من، اقتدا به شش تن از پیامبران . که صلوات خداوند بر همه آنان باد. است.

نخستین آنها نوح علیه السلام است، جایی که گفت: «من مغلوب شدم؛ به داد من برس!» اگر گوینده ای بگوید که نوح به علتی جز ترس چنین گفته، به راستی که کافر شده (چرا که قرآن را تکذیب کرده و یا پیامبر خدا را دروغگو شمرده) و الا (یعنی اگر ترس پیامبر خدا واقعی بوده و از این رو معذور بوده) پس وصی پیامبر (که من باشم) معذورتر است.

و دومین آنها لوط علیه السلام است، جایی که گفت: «کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم.» اگر گوینده بگوید: واقعا لوط به علتی جز ترس چنین گفته، حقیقتا کافر شده و الا پس وصی معذورتر است.

سومین آنها ابراهیم خلیل الله علیه السلام است، جایی که گفت: «و از شما و [از] آنچه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم» اگر گوینده بگوید

واقعا ابرهیم به علتی جز ترس چنین گفته، حقیقتا کافر شده و الا پس وصی معذورتر است.

چهارمین آنها موسی علیه السلام است، جایی که گفت: «پس چون از شما ترسیدم، از شما گریختم» اگر گوینده بگوید: واقعا موسی به علتی جز ترس چنین گفته، حقیقتا کافر شده و الا پس وصی معذورتر است.

پنجمین آنها برادرش هارون علیه السلام است، جایی که گفت: «به راستی که این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند.» اگر گوینده بگوید: واقعا هارون به علتی جز ترس چنین گفته، حقیقتا کافر شده و الا پس وصی معذورتر است.

ششمین آنها برادرم محمد صلی الله علیه و آله، آقا و بزرگ بشر است، جایی که به غار رفت و مرا بر رختخوابش خواباند. اگر گوینده بگوید پیامبر برای غیر ترس به غار رفت، حقیقتا کافر شده و الا پس وصی معذورتر است.

پس از این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم همگی به پاخواستند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! واقعا دانستیم که حرف، حرف شما است و ما گنه کار توبه کننده هستیم و خداوند تو را معذور کرده است.

حدیث (۲۶)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی وصیته لأمر المؤمنین علیهم السلام: یا علی! إن قریشا ستظاھر علیک و تجتمع کلهم علی ظلمک و قهرك، فإن وجدت أعوانا

فجاهدهم وإن لم تجد أعوانا فكف يدك واحقن دمك، فإن الشهادة من ورائك، لعن الله قاتلك.<sup>۱</sup>

پیامبر خدا ﷺ در وصیتش برای امیرالمؤمنین علیا فرمود: ای علی! واقعا به زودی قریش علیه تو پشت به هم می‌دهند و همگی برستم و غلبه بر تو اجتماع می‌کنند، پس اگر یارانی پیدا کردی با آنان جهاد کن و اگر یارانی پیدا نکردی، از جهاد دست بکش و خونت را حفظ فرما. پس به درستی که شهادت در پی تو است، خداوند قاتل تو را لعنت کند.

حدیث (۲۷)

عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: إن لصاحب هذا الأمر غيبة يقول فيها فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ.<sup>۲</sup>

امام صادق علیا فرمود: به راستی که برای صاحب این امر (امامت و حکومت الهی) غیبتی است که در آن (خود حضرت درباره غیبتش) می‌گوید: «پس چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، پس پروردگارم به

(۱) بحار الانوار ج ۲۹ ص ۴۳۷

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۵۷

(۳) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۵۷

من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد»<sup>۱</sup>.

حدیث (۲۸)

عن زارة قال سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول إن للغلام غيبة قبل أن يقوم وهو المطلوب تراثه قلت ولم ذلك قال يخاف وأوماً بيده إلى بطنه يعني القتل.<sup>۲</sup>

امام باقر عليه السلام فرمود: به راستی که برای جوان پیش از این که قیام کند، غیبتی است در حالی که میراث او طلب شده است. گفتم: و برای چه (غیبت می‌کند)؟ به کنایه از کشته شدن با دست به شکمش اشاره کرد و فرمود: می‌ترسد.

حدیث (۲۹)

عن زارة قال سمعت أبا عبد الله جعفر عليه السلام يقول إن للقائم صلى الله عليه وآله غيبة قبل أن يقوم قلت ولم ذلك قال إنه يخاف وأوماً بيده إلى بطنه يعني القتل.<sup>۳</sup>

زاره می‌گوید: از ابا عبد الله جعفر بن محمد امام صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: به راستی که برای قائم پیش از آمدنش غیبتی است. گفتم:

---

(۱) شعراء ۲۱

(۲) غيبة نعمانی ص ۱۷۷

(۳) غيبة نعمانی ص ۱۷۷

غیبت برای چه؟ به کنایه از کشته شدن با دست به شکمش اشاره کرد و فرمود به راستی که او می‌ترسد.

حدیث (۳۰)

عن زارة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إن للقائم عنه السلام غيبة و يجده أهله قلت ولم ذلك قال يخاف و أوماً بيده إلى بطنه <sup>۱</sup>.

زاره گفت از امام باقر عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: به راستی که برای قائم عنه السلام غیبتی است و اهل آن حضرت (بستگان یا شیعیان او، وجود) او را انکار می‌کنند. گفتم: و برای چه؟ حضرت در حالی که با دست به شکمش اشاره می‌کرد، فرمود: می‌ترسد.

حدیث (۳۱)

عن أبي خالد الكابلي في حديث له اختصرناه قال سألت أبا جعفر عليه السلام أن يسمي القائم عنه السلام حتى أعرفه باسمه فقال يا با خالد سألتني عن أمر لو أن بني فاطمة عرفوه لحرصوا على أن يقطعوه بضعة بضعة <sup>۲</sup>.

ابو خالد کابلی از امام باقر عليه السلام درخواست می‌کند که نام قائم عنه السلام

(۱) غیبة نعمانی ص ۱۷۶

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۹۸

را بیان کند، تا این که آن حضرت را به اسمش بشناسد. پس حضرت فرمود: از من امری را درخواست کردی (که بسیار خطرناک است). اگر بنی فاطمه آن حضرت را بشناسند، قطعاً در (کشتن و) تکه تکه کردن آن حضرت حریص خواهند شد.

### حدیث (۳۲)

عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: للقائم منا غيبة أمدّها طويل كَأني بالشّيعَة يجولون جولان النعم في غيبته يطلبون المرعى فلا يجدونه ألا فمن ثبت منهم على دينه ولم يقس قلبه لطول أمد غيبة إمامه فهو معي في درجتي يوم القيامة ثم قال عليه السلام إن القائم منا إذا قام لم يكن لأحد في عنقه بيعة فلذلك تخفى ولادته ويغيب شخصه<sup>۱</sup>.

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: به راستی هنگامی که قائم از ما قیام کند، بیعت هیچ کس بر گردنش نیست. پس برای همین (که بیعتی بر گردن او نباشد) ولادتش پنهان می شود و خودش غایب می گردد.

### حدیث (۳۳)

وَأما علة ما وقع من الغيبة فإن الله عز وجل يقول يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ<sup>۱</sup> إِنْه لَمْ يَكُن لِأَحَدٍ مِنْ  
 آبَائِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لَطَاغِيَةٌ زَمَانَهُ وَإِنِّي أَخْرَجَ حِينَ  
 أَخْرَجَ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيَةِ فِي عُنُقِي وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي  
 غِيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غِيْبَتْهَا عَنْ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَإِنِّي لِأَمَانَ  
 لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَأَغْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا  
 لَا يَعْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كَفَيْتُمْ وَأَكْثَرُوا الدَّعَاءَ بِتَعْجِيلِ  
 الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرْجُكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى  
 مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ<sup>۲</sup>.

امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِيهِ السَّرِيفُ در بخشی از پاسخ به نامه اسحاق بن یعقوب  
 می نویسد: راستی که برای هیچ یک از پدران من (ممکن) نشد مگر این  
 که (به ناچار) بیعت ستمگر زمانش برگردن او واقع شد، درحالی که من  
 هنگامی که خروج می کنم بیعت هیچ یک از ستمگران در گردنم  
 نیست.

حدیث (۳۴)

أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ هُوَ الَّذِي تَخْفَى وَلَادَتُهُ عَلَى النَّاسِ وَيَغِيبُ عَنْهُمْ

(۱) مائده/۱۰۱

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۹۲

شخصه لئلا یكون لأحد في عنقه بيعة إذا خرج.<sup>۱</sup>

راستی که صاحب این امر، کسی است که ولادتش بر مردم پنهان می ماند و شخصش از آنان غایب می گردد، برای این که هنگام خروج بیعت کسی در گردش نباشد.

حدیث (۳۵)

عن محمد بن الفرّج قال: كتب إلى أبو جعفر عليه السلام إذا غضب الله تبارك وتعالى على خلقه نحانا عن جوارهم.<sup>۲</sup>

محمد بن فرج می گوید: امام جواد عليه السلام به من نوشت: هنگامی خداوند تبارک و تعالی بر خلقش خشم ورزد، ما را از همسایگی آنان دور می سازد.

حدیث (۳۶)

ورد عليه [الشيخ أبي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان] كتاب آخر من قبله صلوات الله عليه يوم الخميس الثالث والعشرين من ذي الحجة سنة اثنتي عشرة وأربعمائة... ولو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم لما تأخر عنهم اليمن

---

(۱) کمال الدین ج ۱ ص ۴۴

(۲) کافی ج ۱ ص ۳۴۳

بلقائنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة و صدقها منهم بنا فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه و لا نؤثره منهم<sup>۱</sup>.  
در ضمن نامه‌ای از صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به شیخ مفید آمده است:  
و اگر شیعیان ما که خداوند آنان را بر طاعتش موفق بدارد. در وفا کردن به پیمانی که بر آنان شده، اجتماع می‌کردند (و همگی در یاری ما وفادار می‌شدند)، هرگز برکت ملاقات ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد، و البته که خوشبختی‌شان به سبب دیدن ما از روی معرفتی حقیقی و درست برای آنان تعجیل می‌شد. پس چیزی (ملاقات) ما را از آنان باز نمی‌دارد (و مانع ملاقات شیعیان با ما نیست) مگر از (ناحیه کارهایی که از آنان) به ما می‌رسد، از آن چه که ما دوست نداریم و آن را بر نمی‌گزینیم.

حدیث (۳۷)

قال أبو عبد الله عليه السلام خبر تدریه خیر من عشر ترویه إن لكل حق حقيقة و لكل صواب نورا ثم قال إنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتى يلحن له فيعرف اللحن إن أمير المؤمنين عليه السلام قال على منبر الكوفة إن من ورائكم فتنة مظلمة عمياء منكسفة لا ينجو منها إلا النومة قيل

یا امیرالمؤمنین و ما النومة قال الذی يعرف الناس و لا يعرفونه و اعلما  
أن الأرض لا تخلو من حجة لله عز و جل و لكن الله سيعمى خلقه عنها  
بظلمهم و جورهم و إسرافهم على أنفسهم و لو خلت الأرض ساعة  
واحدة من حجة لله لساخت بأهلها و لكن الحجة يعرف الناس و لا  
يعرفونه - كما كان يوسف يعرف الناس و هم له منكرون ثم تلا يا  
حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ<sup>٢</sup>.

امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: بدانید که زمین از حجت خدا  
تهی نمی گردد و لكن خداوند به سبب ظلم و جور و اسراف بندگان  
بر خودشان (با غیبت امام و...) آنان را از (دیدن) حجت نابینا می سازد.  
حدیث (۳۸)

عن مروان الأنباري قال خرج من أبي جعفر عليه السلام إن الله إذا كره لنا  
جوار قوم نزعنا من بين أظهرهم.<sup>٣</sup>

امام جواد علیه السلام در نامه ای نوشتند: به راستی هنگامی که خداوند  
همسایگی قومی را برای نپسندد، ما را از میان آنها برمی دارد.  
حدیث (۳۹)

---

(۱) یس/۳۰

(۲) بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۱۲

(۳) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۹۰

عبد الله بن سنان قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول يشمل الناس موت و قتل حتى يلجأ الناس عند ذلك إلى الحرم فينادي مناد صادق من شدة القتال فيم القتل و القتال صاحبكم فلان.<sup>۱</sup>

امام صادق عليه السلام می فرماید: مردم را مرگ و قتل فرامی گیرد، آن چنان که از اضطرار به مسجد الحرام پناه می برند. سپس از شدت جنگ (و گرفتاری) جارچی راستگویی جار می زند، در چه چیزی این اندازه کشتن و جنگ می کنید (جنگ شما بیهوده است)، تنها کسی که می تواند شما را نجات دهد امام زمان عجل الله فرجه است.

حدیث (۴۰)

لقائم آل محمد عليه السلام غيبتان إحداهما أطول من الأخرى فقال نعم ولا يكون ذلك حتى يختلف سيف بني فلان و تضيق الحلقة و يظهر السفيناني و يشتد البلاء و يشمل الناس موت و قتل يلجئون فيه إلى حرم الله و حرم رسوله ص.<sup>۲</sup>

برای قائم آل محمد عليه السلام دو غیبت است، یکی از آن دو طولانی تر از دیگری است. پس فرمود: آری (ظهور قائم عليه السلام) محقق نمی شود تا

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۹۷

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۵۷

این که شمشیر بنی فلان اختلاف پیدا کند (و با اختلاف آنها جنگ در میان آنها شعله‌ور گردد) و حلقه (سختی‌ها) تنگ گردد و سفیانی آشکار شود و بلا شدت یابد و مرگ و قتل مردم را فراگیرد (آن چنان که) به حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه برند.

حدیث (۴۱)

قال رسول الله ﷺ إن علي بن أبي طالب عليه السلام وصيي وإمام أمتي و خليفتي عليها بعدى و من ولده القائم المنتظر الذى يملأ الله به الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما و الذى بعثنى بالحق بشيرا و نذيرا إن الثابتين على القول به فى زمان غيبته لأعز من الكبريت الأحمر فقام إليه جابر بن عبد الله الأنصارى فقال يا رسول الله و للقاء من ولدك غيبة قال إى و ربى و ليحص الله الذين آمنوا و يحق الكافرين يا جابر إن هذا أمر من أمر الله عز و جل و سر من سر الله علمه مطوى عن عباد الله إياك و الشك فيه فإن الشك فى أمر الله عز و جل كفر<sup>۱</sup>.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: ای جابر! این امر، امری از امر خداوند عزوجل است و رازی از رازهای خداست. دانش آن از بندگان خدا پوشیده شده است....

حدیث (۴۲)

عن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول إن لصاحب هذا الأمر غيبة لا بد منها يرتاب فيها كل مبطل فقلت له ولم جعلت فداك قال لأمر لم يؤذن لنا في كشفه لكم قلت فما وجه الحكمة في غيبته فقال وجه الحكمة في غيبته وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من حجج الله تعالى ذكره إن وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف إلا بعد ظهوره كما لا ينكشف وجه الحكمة لما أتاه الخضرع من خرق السفينة و قتل الغلام وإقامة الجدار لموسى ع إلا وقت افتراقهما يا ابن الفضل إن هذا الأمر أمر من أمر الله و سر من الله و غيب من غيب الله و متى علمنا أنه عز و جل حكيم صدقنا بأن أفعاله كلها حكمة و إن كان وجهها غير منكشف لنا.<sup>۱</sup>

عبدالله بن فضل گفت: از امام صادق جعفر بن محمد عليه السلام شنیدم که می فرمود: برای صاحب امر امامت، غیبتی است که گریزی از آن نیست، در این غیبت اهل باطل به تردید می افتند.

پس به حضرت گفتم: فدای شما گردم! چرا چنین است؟ فرمود: به خاطر امری که اجازه نداریم آن را آشکار کنیم.

گفتم: پس وجه حکیمانه در غیبت آن حضرت چیست؟ فرمود:  
وجه حکیمانه در غیبتش، همان وجه حکیمانه در غیبتهای حجت‌های  
پیش از آن حضرت است.

به راستی که وجه حکیمانه در این امر جز بعد از ظهورش آشکار  
نمی‌شود، همچنان که وجه حکیمانه برای آن چه که خضر انجام داد،  
از سوراخ کردن کشتی و کشتن جوان و درست کردن دیوار، برای موسی  
آشکار نشد، مگر هنگام جدایی آن دو.

ای ابن فضل! واقعا که این امر (غیبت) امری از امرهای خدا است  
و رازی از رازهای خدا است و غیبی از غیبهای خدا است (که نمی‌شود  
آن را فاش ساخت).

(اما) زمانی که بدانیم خداوند عزوجل حکیم است، حکیمانه بودن  
تمامی کارهای او را تصدیق می‌کنیم، هر چند وجه حکمت آن برای  
آشکار نشده باشد.

حدیث (۴۳)

عن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال سمعت الصادق جعفر بن  
محمد عليه السلام يقول إن لصاحب هذا الأمر غيبة لا بد منها يرتاب فيها كل  
مبطل فقلت ولم جعلت فداك قال لأمر لم يؤذن لنا في كشفه لكم  
قلت فما وجه الحكمة في غيبته قال وجه الحكمة في غيبته وجه

الحكمة فى غیبات من تقدمه من حجج الله تعالى ذكره إن وجه الحكمة فى ذلك لا ینکشف إلا بعد ظهوره كما لم ینکشف وجه الحكمة فیما أتاه الخضر علیه السلام من خرق السفینة و قتل الغلام وإقامة الجدار لموسى علیه السلام إلى وقت افتراقهما یا ابن الفضل إن هذا الأمر أمر من أمر الله تعالى و سر من سر الله و غیب من غیب الله و متى علمنا أنه عز و جل حکیم صدقنا بأن أفعاله كلها حكمة و إن كان وجهها غیر منکشف.<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرمودند: به راستی که برای صاحب این امر غیبتی است که چاره‌ای از آن نیست. تمامی اهل باطل در این غیبت به شک و تردید می‌افتند.

از امام پرسیدم: فدایت گردم چرا چنین می‌شود؟  
فرمود: برای امری که ما مجاز نیستیم که آن را برای شما آشکار کنیم.  
گفتم: پس در غیبت او چه علت حکیمانه‌ای قرار دارد؟  
فرمود: علت حکیمانه در غیبت او، همان علت حکیمانه در غیبت‌های حجت‌های خداوند تعالی ذکره است که پیش از این بوده‌اند.  
به راستی که علت حکیمانه در این امر آشکار نمی‌شود مگر پس از

ظهورش، همچنان که علت حکیمانه در آن چه خضر علیه السلام انجام داد، از سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچه و تعمیر دیوار، برای موسی علیه السلام تا هنگام جدایی آن دو آشکار نشد.

ای پسر فضل! به راستی که این امر، امری از جانب خداوند تعالی است و رازی از رازهای خدا و غیبی از غیبهای خدا است.

هنگامی که دانستیم خداوند عزوجل واقعا حکیم است، خداوند را در این که تمامی کارهایش حکیمانه است تصدیق می‌نماییم و اگر چه علت حکمت آن پوشیده باشد.

حدیث (۴۴)

وقال علیه السلام صاحب هذا الأمر تغيب ولادته عن هذا الخلق لئلا يكون لأحد في عنقه بيعة إذا خرج فيصلح الله أمره في ليلة قيل له ما وجه الحكمة في غيبته قال وجه الحكمة في غيبته وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من حجج الله إن وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف إلا بعد ظهوره كما لم ينكشف وجه الحكمة لما أتاه الخضر علیه السلام من خرق السفينة و قتل الغلام و إقامة الجدار لموسى علیه السلام إلى وقت افتراقهما<sup>۱</sup>.

امام صادق علیه السلام فرمود: صاحب این امر ولادتش از این مردم پنهان می ماند تا این که هنگامی که خروج کند بر گردنش بیعت کسی (از ستمگران) نباشد. پس خداوند در یک شب امر او را اصلاح می کند.

به آن حضرت گفته شد: وجه حکیمانه در غیبتش چیست؟  
حضرت فرمود وجه حکیمانه در غیبتش (همان) وجه حکیمانه ای است که در غیبتهای حجتهای خدا است که پیش از آن حضرت بودند.

به راستی که وجه حکیمانه در این امر (آن چنان که باید و شاید) جز پس از ظهور آن حضرت آشکار نمی شود؛ همچنان که وجه حکیمانه آن چه خضر علیه السلام انجام داد از سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و تعمیر دیوار برای موسی علیه السلام تا هنگام جدایی آن دو آشکار نشد.

حدیث (۴۵)

عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: يقوم القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف و ليس لأحد في عنقه عهد ولا عقد ولا بيعة.<sup>۱</sup>

احادیث ۴۵ تا ۵۲ مشابه حدیث ۳۲ است. لذا ترجمه نکردیم.

حدیث (۴۶)

عن إبراهيم بن عمر اليماني عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: يقوم القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف وليس في عنقه بيعة لأحد.<sup>١</sup>

حديث (٤٧)

عن جميل بن صالح، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: يبعث القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف وليس في عنقه بيعة لأحد.<sup>٢</sup>

حديث (٤٨)

عن إبراهيم بن عمر اليماني قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إن لصاحب هذا الأمر غيبتين وسمعته يقول لا يقوم القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ولا أحد في عنقه بيعة.<sup>٣</sup>

حديث (٤٩)

علي بن موسى الرضا عليه السلام أنه قال: كآني بالشيعة عند فقدهم الثالث من ولدي يطلبون المرعى ولا يجدونه قلت له ولم ذلك يا ابن رسول الله قال لأن إمامهم يغيب عنهم قلت ولم قال لتلا يكون في عنقه لأحد بيعة إذا قام بالسيف.<sup>٤</sup>

---

(١) بحار الانوار ج ٥١ ص ٣٩

(٢) كمال الدين ج ٢ ص ٤٨٠

(٣) غيبة نعماني ١٧١

(٤) عيون اخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٢٧٣

حديث (٥٠)

قال علي بن الحسين سيد العابدين عليه السلام: القائم عليه السلام منّا تخفى ولادته على الناس حتى يقولوا لم يولد بعد ليخرج حين يخرج وليس لأحد في عنقه بيعة.<sup>١</sup>

حديث (٥١)

عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: صاحب هذا الأمر تعمى ولادته على الناس، لئلا يكون لأحد في عنقه بيعة إذا خرج.<sup>٢</sup>

حديث (٥٢)

أن أبا عبد الله عليه السلام قال والله ليظهرن عليكم صاحبكم وليس في عنق أحد له بيعة وقال فلا يظهر صاحبكم حتى يشك فيه أهل اليقين قل هو نبأ عظيم أنتم عنه معرضون.<sup>٣</sup>

حديث (٥٣)

عن إبراهيم الكرخي قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام أو قال له رجل أصلحك الله أ لم يكن علي عليه السلام قويا في دين الله عز وجل قال بلى. قال فكيف ظهر عليه القوم وكيف لم يدفعهم وما منعه من ذلك قال

---

(١) بحار الانوار ج ٥١ ص ١٣٥

(٢) اثبات الهدى ج ٥ ص ١٠٢

(٣) بحار الانوار ج ٤٨ ص ٢٢

آية في كتاب الله عز و جل منعه . قال قلت و أي آية قال قوله لَو تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً<sup>١</sup> إنه كان لله عز و جل ودائع مؤمنين في أصلاب قوم كافرين و منافقين فلم يكن علي عليه السلام ليقتل الأباء حتى تخرج الودائع، فلما خرجت الودائع ظهر على من ظهر فقاتله، و كذلك قائمنا أهل البيت لن يظهر أبدا حتى تظهر ودايع الله عز و جل، فإذا ظهرت ظهر على من ظهر فقتله<sup>٢</sup>.

احاديث ٥٣ تا ٥٦ مشابه حديث ٦ هستند. لذا آنها را ترجمه نكرديم.

(حديث ٥٤)

عن أبي عبد الله عليه السلام قلت له ما بال أمير المؤمنين عليه السلام لم يقاتل فلانا و فلانا و فلانا. قال لآية في كتاب الله عز و جل لَو تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً<sup>٣</sup> قال قلت و ما يعني بتزايهم قال ودايع مؤمنين في أصلاب قوم كافرين، و كذلك القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف لن يظهر أبدا حتى تخرج ودايع الله عز و جل، فإذا خرجت ظهر على من ظهر من أعداء الله فقتلهم<sup>٤</sup>.

(١) فتح/٢٥

(٢) بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٤٣٦

(٣) فتح/٢٥

(٤) بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٤٣٥

حدیث (٥٥)

عن ابن أبي عمير عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له ما بال أمير المؤمنين عليه السلام لم يقاتل مخالفيه في الأول قال لآية في كتاب الله عز وجل **لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً** قال قلت و ما يعني بتزايهم قال ودائع مؤمنين في أصلاب قوم كافرين فكذلك القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف لن يظهر أبداً حتى تخرج دائع الله عز وجل فإذا خرجت ظهر على من ظهر من أعداء الله عز وجل جلالة فقتلهم<sup>١</sup>.

حدیث (٥٦)

عن محمد بن عبد الله بن مهران قال أردت زيارة أبي عبد الله الحسين بن علي عليه السلام مع أبي عبد الله عليه السلام فلما صرنا في الطريق [إذا شيخ قد عارضني عليه ثياب حسان فقال فروى لي لم لم يقاتل أمير المؤمنين عليه السلام فلانا و فلانا فقال له أبو عبد الله عليه السلام لمكان آية من كتاب الله قال له و ما هي قال قوله **لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً** كان أمير المؤمنين عليه السلام قد علم أن في أصلاب المنافقين قوما من المؤمنين فعند ذلك لم يقتلهم ولم يستسبهم قال ثم التفت فلم أر أحداً<sup>٢</sup>.

(١) بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٩٧

(٢) تفسير فرات الكوفي ٤٢١

حدیث (۵۷)

أما والله لو كان لي عدة أصحاب طالوت أو عدة أهل بدر وهم أعداؤكم لضربتكم بالسيف حتى تتولوا إلى الحق و تنيوا للصدق فكان أرتق للفتق و أخذ بالرفق اللهم فاحكم بيننا بالحق و أنت خير الحاكمين قال ثم خرج من المسجد فمر بصيرة فيها نحو من ثلاثين شاة فقال والله لو أن لي رجالا ينصحون لله عز و جل و لرسوله بعدد هذه الشياه لأزلت ابن آكلة الذبان عن ملكه قال فلما أمسى بايعه ثلاثمائة و ستون رجلا على الموت فقال لهم أمير المؤمنين عليه السلام اغدوا بنا إلى أحجار الزيت محلقين و حلق أمير المؤمنين عليه السلام فما وافى من القوم محلقا إلا أبو ذر و المقداد و حذيفة بن اليمان و عمار بن ياسر و جاء سلمان في آخر القوم فرفع يده إلى السماء فقال اللهم إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي كما استضعفت بنو إسرائيل هارون....<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین عليه السلام پس از غصب خلافت ضمن سخنانی در مسجد چنین فرمود:.... آگاه باشید سوگند به خدا اگر برایم به تعداد یاران

طالوت یا تعداد اهل بدر یا اور بود<sup>۱</sup>... البته که با شمشیر (آن چنان) شما را می‌زد (و با شما می‌جنگیدم) تا به سوی حق بازگردید و راستی را بپذیرید. پس این امر، شکاف میان امت را بهتر التیام می‌داد و به رفق و لطف به مردم نزدیک‌تر بود. خداوند ا پس میان ما به حق حکم فرما و تو بهترین حاکمان هستی.

سپس حضرت از مسجد بیرون آمدند و به محل استراحت گوسفندانی رسیدند که در آن حدود سی گوسفند بود. پس فرمود سوگند به خدا اگر برایم به عدد این گوسفندان مردانی بودند که برای خداوند عز و جل و رسولش خیرخواهی می‌کردند، البته که فرزند زن مگس خوار را از قدرتش پایین می‌کشیدم.

هنگامی که شب شد ۳۶۰ مرد با امیرالمؤمنین علیه السلام پیمان بستند تا سرحد مرگ حضرت را یاری نمایند. حضرت به آنان فرمود فردا سر تراشیده به (مکانی به نام) احجار الزيت بیاوید. (فردا که شد) خود حضرت سر تراشید و آمد اما از آن مردم جز ابوذر و مقداد و حذیفه و عمار را ندید و سلمان هم آخرین نفر آمد. پس حضرت دست به آسمان

(۱) یاران طالوت و اهل بدر ۳۱۳ نفر بودند.

(۲) جمله‌ی «وَهُمْ أَعْدَاؤُكُمْ» هم از جهت محتوا و هم از جهت نقل مورد اختلاف است. برای تفصیل این امر به شرح حدیث در مرآة العقول مراجعه نمایید.

بلند کرد و گفت خداوندا این مردم مرا ناتوان یافتند همچنان که بنی اسرائیل هارون را ناتوان یافتند....

حدیث ۵۸

أيقنت أنك أنت أرحم الراحمين في موضع العفو و الرحمة و أشد المعاقبين في موضع النكال و النعمة....<sup>۱</sup>

(خداوندا!) یقین پیدا کردم که واقعا تو در جایی که شایسته بخشش است مهربان ترین مهربانانی و در جایی که سزاوار عذاب و عقوبت است شدیدترین ادب کنندگانی...

حدیث ۵۹

و اعمر اللهم به بلادك، و أحي به عبادك، فإنك قلت و قولك الحق على لسان نبيك محمد صلى الله عليه و آله: ظهر الفساد في البر و البحر بما كسبت أيدي الناس اللهم فأظهر لنا وليك و ابن بنت نبيك....<sup>۲</sup>

خداوندا! سرزمینت را به وسیله (ظهور) امام زمان عجل الله فرجه آباد ساز و (دل و دیانت) بندگان را به سبب او زنده گردان. پس به راستی که تو فرموده ای و فرموده تو حق است (که قرآن این چنین) بر زبان

---

(۱) بحار الانوار ج ۹۴ ص ۳۳۷

(۲) مزار الکبیر ص ۶۶۵

پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله (جاری شده است): «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است». خداوندا! پس (برای برطرف شدن فساد) ولی خودت و فرزند دختر پیامبرت را برای ما آشکار ساز...

(حدیث ۶۰)

السلام عليك أيها العلم المنصوب والعلم المصبوب والغوث والرحمة  
الواسعة....<sup>۱</sup>

سلام بر تو ای عَلم برافراشته و ای عِلْمی که به فراوانی سرازیر شده و  
ای فریادرس و ای رحمت گسترده...

(حدیث ۶۱)

أين سترك الجميل أين عفوك الجليل أين فرجك القريب أين غيائك  
السريع أين رحمتك الواسعة أين عطايك الفاضلة أين مواهبك الهيئـة  
أين صنائعك السنية أين فضلك العظيم أين منك الجسيم أين إحسانك  
القديم أين كرمك يا كريم....<sup>۲</sup>

(خداوندا!) پوشش زیبای تو کجاست؟! عفو بزرگ تو کجاست!؟

---

(۱) بحارالانوار ج ۵۳ ص ۱۷۱

(۲) بحارالانوار ج ۹۵ ص ۸۴

گشایش نزدیک تو کجاست؟! فریادرس سریع تو کجاست؟! رحمت  
پهناور تو کجاست؟! عطاهاى برتر تو کجاست؟! بخشش‌هاى گواراى  
تو کجاست؟! ارمغان بلندمرتبه (یا رفتار نیکوى) تو کجاست؟! فضل  
بزرگ تو کجاست؟! منت تناور و بزرگ تو کجاست؟! احسان قدیمى تو  
کجاست؟! ای کریم کرم تو کجاست؟!...

آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



## **آن چه تا کنون از سایت «آشتی با خرد» چاپ شده است:**

- ۱. از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی
- ۲. اشراق خورشید (جهان در عصر طلایی ظهور)
- ۳. علل غیبت خورشید (دلایل حرمان از امام زمان ع)
- ۴. شاقول اخباریت و اصولیت
- ۵. پیشینه نص زدگی (اخباریت لابلای تاریخ و روایات)
- ۶. درنگی نو بر لایه های تقلید
- ۷. ستون استوار دین (مرجعیت امینان دنیا و دین)
- ۸. پرسش ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید
- ۹. إعجاز و کرامت از واقعیت تا پندار
- ۱۰. فتنه وهابیت قوچان
- ۱۱. رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب
- ۱۲. جواهر ناشناخته زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی
- ۱۳. برترین لبیک به آیه ی نَفَر، شناسنامه قرآنی طلبگی
- ۱۴. کافر در سه مدار آفرینش، انسانیت و احکام